

تفسیر المیزان ۱۷ آیات 75 تا ۱۲۷ سوره نساء

صفحه ۹۰ قرآن

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵)

[شما را چه شده است که در راه خدا و مردم مستضعف پیکار نمی‌کنید؟!]

(وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ...) کلمه، (مستضعفین) عطف شده بر موضع لفظ (اللَّهِ)، و به آیه این معنا را می‌دهد: که چرا در راه خدا نمی‌رزمید و چرا در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید، و این آیه شریفه نیز تحریکی دیگر است بر قتال، که با تعبیر استفهام انجام شده، استفهامی که به یاد شنونده می‌آورد که قتالشان قتال در راه خدا است، و فراموش نکنند، که در چنین قتالی هدف زندگی سعیدشان تامین می‌شود، چون در زندگی سعیده هیچ آرزو و هدفی جز رضوان خدا، و هیچ سعادت پرمحتواتر از قرب به خدا نیست، و به یاد داشته باشند که قتالشان قتال در راه مردم و زنان و کودکانی است که به دست غداران روزگار به استضعاف کشیده شده‌اند.

و در آیه این مستضعفین بعضی از مؤمنین و پاره‌ای از آنها فرض شده‌اند، چون همان طور که قبلاً خاطر نشان ساختیم کسانی هستند که الله و ربوبیت او را قبول دارند، و می‌گویند:

(رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ...)، و علاوه بر این که مؤمنند مظلوم و بیچاره و معذبند و داد مظلومی سر می‌دهند استغاثه و التماس می‌کنند، که (پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمکارند نجات بده ...)، در این جا با این که ممکن بود بفرماید: الظالم اهلها علی انفسهم (که اهلش ستمکار بر نفس خویشند)، مساله ستم را مطلق آورد، تا اشاره‌ای باشد به این که تنها به نفس خود ظلم نمی‌کردند، بلکه به این طایفه مستضعف نیز انواع ظلم و شکنجه را روا می‌داشتند، و واقعیت هم همین طور بود.

و نیز در تعبیر از استغاثه طایفه مستضعف، با این که می‌توانست بفرماید: فریاد می‌زدند، که هان ای مردم بامروت، و یا ای قوم، و یا ای بستگان، و یا ای کسانی که خود را مرد می‌دانید، آخر به فریاد ما برسید، چنین فرمود بلکه زیباترین لفظ و بهترین عبارت را آورد، و آن این است که از آنان حکایت کرد که به جای مردم پروردگار خود را خواندند، و به درگاه مولای حقیقیشان پناه بردند، و عرضه داشتند: پروردگارا ما را از این قریه که اهلش ستمکارند بیرون کن آن گاه به طور اشاره عرض کردند، خدایا به دست رسولت و مؤمنین به وی که در راه تو جهاد می‌کنند ما را نجات بده: (وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)، و

از این مناجاتشان فهمیده می‌شود، از خدا تمنای ولی و یآوری کرده‌اند، اما راضی نشدند خود آن ولی را صدا بزنند، بلکه از پروردگارشان خواسته‌اند ولی و نصیری به یاریشان بفرستد.

**(الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً (٧٦))**

(الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) ... (الطَّاغُوتِ) در این آیه شریفه بین (الَّذِينَ آمَنُوا) و بین (الَّذِينَ كَفَرُوا) از نظر چگونه قتال کردن مقایسه شده است، که مؤمنین چه جور قتال می‌کنند، و کفار چگونه؟ و به عبارتی دیگر از جهت نیت هر يك از دو طایفه در قتال کردنشان مقایسه شده است، تا با این بیان شرافت و فضیلت مؤمنین بر کفار در طریقه زندگیشان معلوم شود، و روشن گردد که طریقه مؤمنین، به خدای سبحان منتهی می‌گردد، و تکیه مؤمنین بر جناب او است، ولی راه کفار به طاغوت منتهی می‌شود، و در نتیجه این روشنگری، مؤمنین به سوی قتال با کفار تحریک می‌شوند.

(فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً) آنهایی که راه کفر را پیش گرفته‌اند، بدان جهت که در راه طاغوت قرار گرفته‌اند، از ولایت خدای تعالی خارج شده‌اند، و در نتیجه دیگر مولایی ندارند، ولی آنان همان ولی شرک و پرستش غیر خدای تعالی است، و او شیطان است، پس ولی کفار شیطان است، و ایشان نیز اولیای اویند.

و این که در آخر آیه فرمود: کید شیطان ضعیف است، دلیلش این است که روش طاغوت که همان کید شیطان باشد، چیزی جز ضعف نیست، و به همین جهت است که مؤمنین را به بیان ضعف روش کفار تشویق و بر قتال کفار تشجیع می‌کند، و بر کسی پوشیده نیست که ضعف کید شیطان نسبت به راه خدا با قوت آن نسبت به افراد هواپرست منافاتی ندارد.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷)

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ) ... (أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً) کلمه کف الایدی- دست نگه داشتن کنایه است از خود داری از جنگ، چون قتلی که در کارزار اتفاق می‌افتد به وسیله دست انجام می‌شود، و این گفتار دلالت دارد بر اینکه مؤمنین در صدر اسلام و در آغاز امر از تعدی‌ها و ستم‌ها که از کفار می‌دیدند سخت در فشار بودند، و از اینکه اجازه نداشتند با دشمنان بجنگند، و هم چنان از کفار تو سری بخورند، و ظلم ببینند ناراحت بودند، لذا خدا این آیه به آنان دستور می‌دهد که دست به شمشیر نبرند، و هم چنان به اقامه شعائر دین (نماز و زکات) بپردازند تا استخوان‌بندی دین محکم شود، و نیروی مقابله با کفار را پیدا کنند، آن وقت است که خدای تعالی به آنان اجازه جهاد خواهد داد و اگر صبر نکنند، به همین امروز که روز ضعف دین است دست به شمشیر ببرند، ساختمان دین متلاشی و ارکانش منهدم و اجزای آن متلاشی می‌شود.

(وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ ...) ظاهر این جمله این است که عطف باشد بر جمله (إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ ...)، مخصوصا اگر تغییر سیاق از فعل مضارع (يَخْشَوْنَ النَّاسَ) به ماضی: قالوا را در نظر بگیریم، این عطف روشن‌تر به نظر می‌رسد.

در نتیجه گوینده‌ای که گفته بود (رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ)، همان کسی است و جزو همان کسانی است که در روزگار ضعف اسلام، لا ینقطع می‌گفتند، که چرا اجازه قتال نداریم، و تا کی زیر بار ظلم کفار برویم؟ و خدای تعالی هم در پاسخشان دستور نازل کرد که: (كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ) البته این احتمال را هم می‌توان داد که جمله (رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ) حکایت باشد از زبان حال مسلمانان کذایی، هم چنان که احتمال دارد زبان قال آنان باشد، چون در قرآن کریم از این قبیل عنایات هر نوعش استعمال شده است.

(قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ...) در این جمله به رسول خدا ۶ دستور می‌دهد که به افراد ضعیف جوابی بدهد که اشتباه آنان را روشن سازد. و خطا بودن این نظرشان را (که زندگی اندک دنیا را بر

کرامت جهاد و شرافت کشته شدن در راه آخرت ترجیح داده‌اند) توضیح دهد.

و حاصل این پاسخ این است که این مسلمانان جا دارد که در ایمانشان رعایت تقوا (یعنی حفظ خویشتن) را بکنند و اگر با تقوا باشند، چون بین زندگی اندک و پیشیز دنیا، و زندگی آخرت مقایسه کنند زندگی آخرت را بهتر از زندگی دنیا می‌یابند،

پس جا دارد آخرت را (که بهتر است) بر دنیا ترجیح دهند، چون فرض این جا است که مؤمن هستند و در راه تقوا قرار گرفته‌اند، و مانند کفار نیستند که در مقام تامین سعادت خود و حفظ خویش از خطرها نباشند و معلوم است که افراد مؤمنی که در راه تقوا قرار دارند راهی به جز ترس از خدا ندارند،

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (٧٨)

[مرگ سرنوشتی محتوم است و با فرار از میدان جنگ و جهاد نمی‌توان از چنگ آن رهایی یافت]

(أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) کلمه بروج جمع کلمه برج- به ضمه باء می‌باشد و برج به معنای آن بنائی است که در چهار کنج قلعه‌ها بنا می‌کنند و بنیان آن را محکم می‌کنند تا بتوانند در آن برجها دشمن را دفع کنند و اصل معنای این کلمه ظهور است و تبرج به زینت یعنی (اظهار زینت) و همچنین (بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ): (برجهای سخت بنیان) (مشیده) از (تشید) بمعنی رفع و بلندی است که اصل آن از (شید) که بمعنی (گچ) می‌باشد چون به وسیله گچ بناها مرتفع و زینت داده می‌شوند و به این جهت تبرج و بروج خوانده‌اند که تبرج اظهار زینت است و برج از راه دور ظاهر و هویدا است، پس (بُرُوجٍ

مُشَيِّدَةٍ) معنایش بناهای محکم و بلندی است که گفتیم در چهار کنج قلعه‌ها می‌سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

و این گفتار اساسش تمثیل است، ساده‌تر بگویم می‌خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آنها آدمی خود را از ناملایمات و خطرهای حفظ می‌کند و حاصل معنا این است که مرگ سرنوشتی است که درك آن از احدی فوت نمی‌شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم‌ترین پناهگاهها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می‌شدید، و خلاصه مرگ به سراغتان نمی‌آید، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد.

(وَ إِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...) این دو جمله بیانگر دو لغزش دیگر از لغزشهای مسلمانان کذایی است، که خدای تعالی از طرف آنان حکایت می‌کند و به رسول گرامیش ۶ دستور می‌دهد که به آنها پاسخ بدهد با بیانی که حقیقت را (در خیر و شرهایی که به انسان می‌رسد) برای آنان روشن سازد. و به هر حال آیه شریفه به سیاقی که دارد شهادت می‌دهد بر این که مراد از حسنه و سیئه چیزهایی است که می‌توان آن را به خدای تعالی نسبت داد و مسلمانان مورد بحث نیز خودشان یکی از آن دو یعنی حسنه را به خدای تعالی و دیگری را

که سیئه است، به رسول خدا ص نسبت داده‌اند، پس معلوم می‌شود منظور از حسنه و سیئه اعمال خوب و بد نیست، بلکه حوادث و پیشامدهای خوب و بدی است که این مسلمانان در اثر بعثت رسول خدا ص و ترفیع پایه‌های دین و نشر دادن دعوت و آوازه آن به وسیله جهاد با آن روبرو شدند، به عبارتی روشن‌تر منظور از حسنه، فتح و فیروزی و غنیمت است (در صورتی که در جنگ‌ها بر دشمن غالب آیند) و کشته شدن و مجروح گشتن و گرفتار و اسیر شدن است (در صورتی که شکست بخورند) و اگر سیئه‌ها را به رسول خدا ص نسبت می‌دادند از باب تطیر (فال بد زدن) بوده است و یا می‌خواسته‌اند بگویند که آن حضرت ضعف مدیریت دارد و زمامداری را آن طور که باید نمی‌داند.

به همین جهت خدای تعالی به آن جناب دستور داد چنین پاسخشان دهد (كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ)، به ایشان بگو سرنوشت‌ها چه خوب و چه بد آن از ناحیه خدای تعالی است . سپس به عنوان تعجب از جمود فکری و خمود فهم آنان که نمی‌توانند این حقیقت را درك کنند می‌پرسد (فَمَا لَهُمْ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟).

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ
أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)

[حسنات و خیرات از ناحیه خدای سبحان است و ناگواریها و سیئات از ناحیه خود انسانها است و در عین حال همه حسنات و سیئات مستند به خدای تعالی است]

(مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) حسنات که عبارت

شد از اموری که انسان به حسب طبع خود آن را حسن و محبوب می‌داند، از قبیل: عافیت و نعمت و امنیت و آسایش همه از ناحیه خدای سبحان است، و سیئات که عبارت شد از اموری که انسان از آن تنفر دارد از قبیل: مرض و ذلت و فقر و مسکنت و فتنه و ناامنی، همه و همه منشاش خود انسانها هستند نه خدای سبحان، و بنا بر این آیه شریفه قریب المضمون به آیه زیر است که می‌فرماید(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) و این معنا که حسنات مستند به خدای تعالی و سیئات مستند به خلق باشد، منافات ندارد که از يك نظر کلی هر دو قسم مستند به خدای تعالی باشد که ان شاء الله تعالی بیان این عدم منافات خواهد آمد.

(وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ...) می‌فرماید: تو ای محمد از قبل ما هیچ سمتی نداری،

جز اینکه رسول مایی و وظیفه تو رساندن پیام است و شان تو همان رسالت است و بس، غیر از آن هیچ کاری نداری و هیچ اختیاری در امر خلق به دست تو نیست تا در خوش قدمی و بد قدمی اثری داشته باشی و یا سیئات و ضررهایی به طرف مردم بکشانی و یا حسنات و منافی از آنان دور سازی.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

حَفِيزًا (٨٠)

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ...) این جمله استینافی است یعنی: جمله‌ای است از نو که مطلب آیه سابق را که می‌فرمود (وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا) تاکید و تثبیت نموده، در عین حال حکم آن آیه را تعلیل می‌کند، می‌فرماید: اینکه گفتیم ما تو را به عنوان رسول فرستادیم و تو جز این سمت را نداری، علتش این است که هر کس تو را به آن جهت که رسول مایی اطاعت کند، در حقیقت ما را اطاعت کرده و کسی که از تو اعراض کند، از ما اعراض کرده و ما تو را حافظ و نگهبان بر آنان نفرستاده‌ایم.

از این جا روشن می‌شود که جمله: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ ...) از قبیل به کار بردن صفت در جای موصوف است، تا به این وسیله به علت حکم اشاره شود، نظیر اشاره‌ای که گفتیم در جمله (وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا) می‌باشد. و

(وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي

تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى

بِاللَّهِ وَكِيلًا (٨١)

این آیات بی‌ارتباط به ما قبلش نیست، گانه تتمه گفتاری است که در آیات قبل در ملامت مسلمانان ضعیف‌الایمان داشت و فائده این تتمه اندرز آنان است، اندرز به

نصایحی که بصیرتشان می‌دهد، البته اگر بخواهند تدبیر نموده و دارای بصیرت بشوند.

(و يَقُولُونَ طَاعَةٌ ...) کلمه طاعة در این جمله به صدای وسط خوانده می‌شود تا بطوری که گفته‌اند: خبر باشد برای ابتدایی که حذف شده و تقدیر کلام: يقولون امرنا طاعة، (می‌گویند: کار ما همین است که خدا را اطاعت کنیم و یا تو را اطاعت کنیم) و کلمه برزوا فعل ماضی است و مصدر آن بروز است، به معنای ظهور و بیرون شدن است و کلمه: بیتوا فعل ماضی از تبييت است از ماده بیتوته است که به معنای محکم کردن امر و تدبیر آن در شب است و ضمیر در جمله: تقول راجع است به کلمه طائفه و یا به رسول خدا ص و معنای آیه (و خدا داناتر است) این است که این پاسخ‌گویان در مقابل دعوت آنان به جهاد به تو می‌گویند: امر ما اطاعت است: یعنی غیر اطاعت کاری نداریم، ولی وقتی از نزد تو بیرون می‌روند، شبانه امری را طرح‌ریزی و محکم کاری می‌کنند که غیر آن چیزی است که به تو می‌گفتند (و یا غیر آن سخنی است که تو به ایشان گفتی)، این تعبیر کنایه است از اینکه شبانه تصمیم بر مخالفت رسول الله ص می‌گیرند.

خدای تعالی سپس به رسول گرامیش دستور می‌دهد از آنان روی بگرداند و در کارش و مسئولیتش به خدای تعالی توکل نموده، بدون توجه به کارشکنی آنان تصمیم خود را بگیرد (فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً).

و این آیه شریفه هیچ دلالتی بر این معنا ندارد که افراد مورد بحث منافقین بوده‌اند، همانطور که بعضی از مفسرین پنداشته‌اند، بلکه امر از نظر اتصالی که در سیاق هست بر عکس است یعنی با در نظر گرفتن سیاق آیه شریفه بر خلاف این احتمال دلالت دارد.

أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲)

(أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ...) این آیه شریفه تحريك و تشویقی به صورت استفهام است و کلمه تدبر که فعل يتدبرون مشتق از آن است به معنای این است که چیزی را بعد از چیز دیگر بگیریم و در مورد آیه شریفه به معنای تامل در يك آیه بعد از آیه‌ای دیگر و یا تامل و دقت بعد از دقت دیگر در آیه است، لیکن از آنجا که غرض آیه شریفه بیان این جهت است که در قرآن کریم اختلافی نیست و قهرا بود و نبود اختلاف در بیش از يك آیه تصور دارد، لذا احتمال اول یعنی تامل در یکا يك آیات منظور عمده است، هر چند که این معنا احتمال دوم را هم نفی نمی‌کند.

[پی بردن به حقانیت قرآن با تدبر در آن و نیافتن اختلاف و تفاوت در بیانات آن]

و مراد آیه این است که مخالفین قرآن را تشویق کند به دقت و تدبر در آیات قرآنی و اینکه در هر حکمی که نازل می‌شود و یا هر حکمتی که بیان می‌گردد و یا هر داستانی که حکایت می‌شود و یا هر موعظه و اندرزی که نازل می‌گردد، آن نازل شده جدید را به همه آیاتی که مربوط به آن است عرضه بدارند چه آیات مکی و

چه مدنی، چه محکم و چه متشابه، آن گاه همه را پهلوی هم قرار دهند تا کاملاً بر ایشان روشن گردد که هیچ اختلافی بین آنها نیست.

و متوجه شوند که آیات جدید آیات قدیم را تصدیق و هر يك شاهد بر آن دیگری است، بدون اینکه هیچگونه اختلافی در آن دیده شود، نه اختلاف تناقض، به اینکه آیه‌ای، آیه دیگر را نفی کند و نه اختلاف تدافع که با هم سازگار نباشد و نه اختلاف تفاوت به اینکه دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند و یکی بیانی متین‌تر و رکنی محکم‌تر از دیگری داشته باشد، (کتاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ ...) ، کتابی است که الفاظش شبیه به هم، هر جزء آن با جزء دیگر شبیه است، کتابی است که از شنیدن آیاتش پوست بدن جمع می‌شود.

همین نیافتن اختلاف در قرآن کریم، آنان را رهنمون می‌شود به اینکه این کتاب از ناحیه خدای تعالی نازل شده، نه از ناحیه غیر او، چون اگر از ناحیه غیر او بود، سالم از اختلاف نمی‌بود..

پس يك فرد از انسان، نه در نفس خود و نه در آنچه که می‌کند، سالم و خالی از اختلاف نیست و این اختلاف هم یکی دو تا نیست، بلکه اختلاف بسیار است..

و إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ
إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ
رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

(وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ) کلمه اذاعة که مصدر اذاعوا

می‌باشد، به معنای اشاعه و انتشار دادن است و در این آیه نوعی مذمت و سرزنشی از آنان که این اشاعه را می‌دهند، شده است و اینکه در ذیل آیه شریفه فرمود: (وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ ...) دلالت دارد بر اینکه مؤمنین از ناحیه این اشاعه در خطر گمراهی قرار داشته‌اند و این ضلالت چیزی به جز مخالفت رسول کردن نبوده، چون گفتار در این آیات بر همین اساس است، مؤید این معنا جمله‌ای است که در آیه بعدی آمده و در آن رسول خدا ص را مامور به قتال کرده، حتی در صورتی که مؤمنین تنهایش بگذارند و یاریش نکنند و در نتیجه تنها بماند.

[ملامت افراد ضعیف الایمان که شایعات دشمن ساخته را پراکنده می‌سازند]

و با این استظهاری که ما کردیم، روشن می‌شود که منظور از امر چیزی که راجع به خوف و امن به آنان می‌رسد و آن خبر را اشاعه می‌دهند، اراجیفی است که به وسیله کفار و ایادی آنها برای ایجاد نفاق و خلاف در بین مؤمنین ساخته و پرداخته می‌شد و مؤمنین ضعیف الایمان آن را منتشر می‌کردند و فکر نمی‌کردند که انتشار این خبر باعث سستی عزیمت مسلمانان می‌شود، چیزی که هست خدای تعالی آنان را از این عمل که پیروی شیطانهایی است که آورنده این اخبار هستند، حفظ فرمود و نگذاشت آن صحنه سازان، مؤمنین را به خواری و ذلت بکشانند.

[توصیه به مؤمنین که از جو سازان نترسند و فقط از خدا بترسند]

آن گاه خاطر نشان می‌سازد که این ترساندن‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها همه از ناحیه شیطان است و سخن او است که از حلقوم اولیای او بیرون می‌آید و آن گاه بر مؤمنین واجب می‌کند که از این جوسازان نترسند و اگر به خدای تعالی ایمان دارند، از او بترسند.

و اگر کسی در این آیه و آیات مورد بحث یعنی آیه: (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ ...) دقت کند، تردیدی برایش باقی نمی‌ماند که خدای سبحان در این آیه، داستان بدر صغرا را خاطر نشان می‌سازد و در این جریان جزء چیزهایی که افراد ضعیف الایمان را به خاطر آن ملامت می‌کند و در جمله: (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ ...) و جمله (وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ ...) و جمله (وَ إِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ ...) و جمله (وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ ...) به آن اشاره فرموده، یکی همین جمله مورد بحث است که می‌فرماید (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ ...).

[وظیفه مؤمنین در مواجهه با شایعات، ارجاع آنها به رسول ۶ و اولی الامر است]

(وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) در اینجا برگرداندن به خدای تعالی را ذکر نکرد، با اینکه در آیات قبل آن را ذکر کرده و فرموده بود (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ) و این بدان جهت بوده که رد مذکور در آنجا رد حکم شرعی مورد اختلاف است، که غیر از خدا و رسول، کسی در آن دست ندارد.

(وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا) در سابق گذشت که

گفتیم از هر احتمالی روشن‌تر این است که آیه شریفه اشاره‌اش به داستان بدر صغرا باشد، که ابو سفیان نعیم بن مسعود اشجعی را به مدینه فرستاده بود تا با جعل شایعات، ترس و نگرانی را در بین مردم مسلمان گسترش دهد و آنان را از شرکت در جنگ و رفتن به بدر باز بدارد.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكْفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴)

(فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكْفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ) کلمه تکلیف که مصدر

فعل مجهول مضارع تکلف است، از ماده کلفت به معنای مشقت است، به این جهت تکلیف را تکلیف خوانده‌اند که کارفرما و صاحب تکلیف کارگر و مکلف را به مشقت می‌اندازد و کلمه تنکیل از ماده نکال است و نکال بطوری که در مجمع البیان آمده به معنای فساد است که به وسیله آن از عذابی برابر با آن جلوگیری بشود، مثلاً مکلف متخلف را کتک بزنند تا دیگر تخلف نکند، (تخلف کردن فساد دارد، کتک نیز فساد دارد، هر قدر فساد تخلف زیاد باشد کتک هم زیاد می‌شود) پس کلمه نکال به معنای عقوبتی است که از تخلفی برابر آن عقوبت جلوگیری کند و سایر مکلفین از عقوبت این متخلف عبرت بگیرند و هوس تخلف نکنند.

حرف فاء که در آغاز جمله: **(فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...)** آمده، امر به قتال را متفرع بر ما قبل یعنی کوتاهی مردم از رفتن به جنگ با دشمن می‌سازد، جمله‌های بعدی که می‌فرماید:

(لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ) نیز مؤید این تفریع و نتیجه‌گیری است، چون معنای آیه چنین است که حال که مردم از جهاد کردن تناقل و خودداری می‌ورزند و دوست ندارند، در جهاد شرکت کنند، تو ای پیامبر خودت با کفار مقابله بکن و از تناقل مردم در امر جهاد و مخالفتشان در امر خدای سبحان ناراحت مشو، چون تکلیف دیگران متوجه تو نیست، تو فقط موظفی تکلیف خودت را انجام دهی نه تکلیف آنان را.

(عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ ...) در سابق گفته‌ایم: که کلمه عسی دلالت بر امید دارد، اما نه تنها امید گوینده بلکه هم در مورد امید خود گوینده استعمال دارد و هم امید مخاطب و هم در مقام مخاطب یعنی مقامی که جا دارد گوینده در برابر مخاطب صرفاً اظهار امید کند نه اینکه به راستی خود او در دلش امیدوار باشد تا در مورد خدای تعالی که نه دل دارد و نه عارضه و حالت امید به او دست می‌دهد گفتن عسی- شاید معنا نداشته باشد، پس برای توجیه این کلمه خدای تعالی احتیاج نیست که مانند سایر مفسرین بگوئیم: عسی از خدای تعالی به معنای حتم است..

(مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِبًا (۸۵))

این آیات متصل به آیات قبل است و اتصالش از این جهت است که همه این هفت آیه یعنی آیات ۹۱ - ۸۵ درباره امر قتال با طائفه‌ای از مشرکین یعنی مشرکین دو چهره و منافق سخن می‌گوید. و اگر در این آیات دقت شود روشن می‌گردد که درباره کسانی از مشرکین نازل شده که چون به مسلمانان بر می‌خوردند اظهار ایمان می‌کردند و چون به محل خود بر می‌گشتند با مشرکین در شرك آنان شرکت می‌نمودند و در نتیجه درباره جنگیدن با آنان دچار تردید می‌شدند، مسلمانان نیز درباره قتال با اینگونه افراد مردد بودند و نظرهایشان مختلف بود، یکی می‌گفت به نظر من باید با اینها قتال کرد (چون در دعوی ایمان دروغ می‌گویند)، دیگری مخالفت می‌کرد که زنهار دست به چنین کاری نزنید و برای آن افراد دو چهره به خاطر همین که تظاهر به ایمان داشتند شفاعت می‌کرد، خدای سبحان در این آیات فرمان داده که باید یا مهاجرت کنند و یا قتال و مؤمنین را از اینکه در حق آنان شفاعت کنند بر حذر می‌دارد.

(مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا ...) کلمه نصیب و کلمه کفل هر دو به يك معنا است. و چون شفاعت نوعی وساطت برای ترمیم نقیصه و یا حیازت و به دست آمدن مزیتی و یا چیزی نظیر اینها است، در حقیقت نوعی سببیت برای اصلاح شانی از شوون زندگی دارد و به همین جهت هر ثواب و عقابی که در خود آن شان هست سهمی هم در این وساطت و شفاعت خواهد بود، حال تا وساطت چه مقدار در تحقق آن شان دخالت داشته است و این سهم از ثواب و

عقاب هدف مشترك شفيع و مشفوع له: (كسى كه شفيع به خاطر او شفاعت مى‌كند) مى‌باشد، پس شفيع نصيبى از خير و شر دارد و به همين جهت است كه در جمله مورد بحث مى‌فرمايد: (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً ...).

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (٨٦)

(وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا ...) اين جمله امر به تحيت است، در مقابل تحيتى كه ديگران به انسان مى‌دهند، مى‌فرمايد: در پاسخ تحيت ديگران، تحيتى به مثل آن و يا بهتر از آن بدهيد. و اين حكى است عمومى، تمامى تحيت‌ها را شامل مى‌شود، چيزى كه هست مورد آيات محل بحث ما به شهادت آيات بعد تحيت سلام و صلحى است كه مسلمانان دريافت مى‌كنند.

صفحه ٩٢ قرآن

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَسَدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً (٨٧) فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةً وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (٨٨)

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ ...) معنای آیه شریفه روشن است، و این آیه به منزله تعلیلی است برای مضمونی که دو آیه قبل متضمن آن بود، کانه فرموده: تکلیفی که خدای تعالی در امر شفاعت حسنه و سیئه به شما کرده بگیرد و آن را انجام دهید،

و تحیت هر کسی که به شما تحیت می‌دهد با رد و اعراض باطل نکنید زیرا پیش روی شما روزی است که خدای سبحان همه شما را در آن جمع کند، و شما را جزاء می‌دهد، اگر دعوتش را بپذیرید، جزای خیر و اگر رد کنید کیفر می‌دهد.

[گمراهی منافقین مستند به خدا است و با شفاعت و دلسوزی هدایت نمی‌شوند]

(فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئْتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ ...) کلمه فئه به معنای طائفه است و کلمه ارکاس که مصدر باب افعال است به معنای رد است.

و این آیه با مضمونی که دارد نه متفرع بر زمینه چینی قبل یعنی جمله (مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً ...) است و معنای آیه این است که وقتی شفاعت ناپسند سهمی از بدی و زشتی خود را به واسطه و شفیع می‌دهد، پس ای مؤمنین شما را چه می‌شود که درباره منافقین دو دسته شده‌اید و دو حزب تشکیل داده‌اید؟ یکی می‌گوید: باید با آنان جنگ کرد، دیگری در مقام شفاعت بر می‌آید که زنهار با آنان جنگ نکنید، این دسته از شجره فسادی که با رشد منافقین رشد می‌کند اغماض می‌کنند و آیا می‌خواهند این منافقین را که بعد از بیرون شدن از ضلالت یعنی بعد از مسلمان شدن دوباره به سزای گناہانی که کردند به طرف ضلالتشان برگردانیده، به راه خدا برگردانند؟ آیا می‌خواهند با شفاعت خود کسانی را هدایت کنند که خدای تعالی گمراهشان کرده؟ با اینکه وقتی خدا کسی را گمراه کرد دیگر راهی به سوی هدایت ندارد.

(وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) در این جمله التفاتی از خطاب به مؤمنین (فما لكم) به خطاب به رسول الله ص

(فَلَنْ تَجِدَ لَهُ) بکار رفته، قبلا می فرمود: شما مؤمنین را چه شده که در باره منافقین دو دسته شده‌اید؟ و در اینجا می فرماید: تو ای پیامبر برای منافقین راهی به سوی هدایت نمی یابی و این التفات اشاره است به اینکه آن مؤمنین که برای منافقان شفاعت می کنند حقیقت را نمی فهمند و به همین جهت کلام خود را به آنان نمی گویم، چون اگر آنها فهم حقیقت این کلام را داشتند، در حق منافقین شفاعت نمی کردند، به همین جهت از گفتگوی با آنان اعراض کردم و روی سخن به کسی نمودم که مطلب نزد او واضح است و آن پیامبر است.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ
حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۸۹)

(وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً ...) این آیه شریفه به منزله بیان است برای جمله (وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتُوا مِنْ أَضَلَّ اللَّهُ) و معنای آن این است که چگونه می خواهید آنان را که خدای تعالی گمراهشان کرده، هدایت کنید؟ و حال آنکه علاوه بر اینکه خدا گمراهشان کرده و شما نمی توانید آنان را هدایت کنید، آنها می خواهند شما را به طرف خود بکشند، دوست دارند شما و ایشان در کفر مساوی باشید سپس مسلمانان را نهی می کند از اینکه با کفار دوستی

کنند، مگر آنکه آن کفار دست از کفر برداشته به سوی اسلام هجرت کنند، پس اگر از این کار روی گردانند دیگر وظیفه‌ای جز این ندارید که آنان را هر جا یافتید دستگیر نموده و به قتل برسانید، و دیگر از ولایت و نصرت آنها اجتناب کنند و اینکه فرمود: و اگر روی گردانند ... دلالت دارد بر اینکه مؤمنین موظف شده بودند دوستان مشرک خود را وادار به مهاجرت نمایند، اگر اجابت کردند به دوستی خود با آنان ادامه دهند، و اگر اجابت نکردند به قتلشان برسانند.

(إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْفُوهُمْ وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۹۱)

(إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ، أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ ...) این آیه شریفه استثنایی است از حکمی که در جمله (فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ)، می‌باشد و در آن دو طائفه را از حکم دستگیر کردن و کشتن مشرکین استثنا کرده، یکی آن مشرکینی که بین آنان و بین بعضی از اقوام که با مسلمانان پیمان صلح دارند رابطه‌ای باشد، که آن دو را به هم وصل کرده باشد، مثلاً بین آن

مشرکین و بین آن اقوام سوگندی و چیزی نظیر آن بر قرار باشد که هر يك از دو طائفه مورد حمله قرار گرفت دیگری یاریش کند و طائفه دوم آن مشرکینی بوده‌اند که نه میل داشتند با مسلمانان قتال کنند و نه نیروی آن داشته‌اند که با مشرکین قوم خود بجنگند و یا عوامل دیگری در کارشان دخالت داشته و وادارشان کرده خود را به کناری بکشند و به مسلمانان اعلام کنند که ما نه علیه شماستیم و نه له شما، نه به ضرر شما و نه به نفع شما.

پس این دو طائفه از حکم مذکور در آیه قبل استثناء شده‌اند. و معنای اینکه فرمود:

(حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ ...) این است که سینه‌هایشان از جنگیدن با شما مسلمانان تنگی می‌کند و خلاصه هیچ میلی به این کار ندارند.

(سَتَجِدُونَ آخِرِينَ ...) در این جمله خبر می‌دهد به اینکه به زودی قومی دیگر با شما مواجه می‌شوند که چه بسا شبیه به طائفه دوم از آن دو طائفه استثناء شده باشند، چون این قوم می‌خواهند هم به شما امنیت بدهند و هم به قوم خودشان، چیزی که هست خدای سبحان خبر می‌دهد به اینکه این قوم منافقند و هیچ اعتبار و تامینی در وعده‌های آنان و ادعای بی‌طرفیشان نیست. و به همین جهت دو جمله شرطیه‌ای که در حق آن دو طائفه دیگر به نحو اثبات آورده، فرموده بود(فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ) را مبدل کرد به شرط منفی و فرمود:(فَإِنْ

لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ ...) و همین تبدیل سیاق از مثبت به منفی هشدار می‌دهد است به مؤمنین بر اینکه از دین قوم سوم بر حذر باشند و معنای آیه روشن است.

صفحه ۹۳ قرآن

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲)

[حکم قتل خطایی]

(وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً) ... (يَصَدَّقُوا) کلمه تحریر مصدر باب تفعیل و به معنای آزاد کردن برده است. و کلمه رقبه به معنای گردن است، و لیکن استعمال آن مجازاً در نفس انسان مملوک شایع شده، آزاد کردن برده را (عتق رقبه) گفته‌اند و کلمه: دیه به معنای خونبها است، یعنی مالی که از طرف جانی به شخص جنایت شده- اگر عضوی از دست داده باشد- و یا به ورثه او- اگر کشته شده باشد- می‌دهند و معنای آیه این است که هر کس مؤمنی را بطور خطایی به قتل برساند بر او واجب می‌شود يك برده مؤمن را آزاد کند و خونبهای هم به اهل مقتول بدهد، مگر آنکه اهل مقتول خونبها را به وی صدقه دهند و خلاصه او را از دادن خونبها عفو نمایند، که در اینصورت دیگر دادن دیه واجب نیست.

(فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ ...) ضمیر در کان- بوده باشد به مؤمن مقتول بر می‌گردد و منظور از قومی که عدو شما باشند همان کفاری است که سر جنگ با مسلمانان داشتند و معنای آیه این است که اگر آنکه کشته شده و به خطا کشته شده، خودش مؤمن و ورثه و اهلس کفار حربی باشند، از او ارث نمی‌برند و چون ارث نمی‌برند خونبها ندارند.

(وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ...) بطوری که از سیاق بر می‌آید در این جمله نیز ضمیر در کان به مؤمن مقتول بر می‌گردد و کلمه میثاق به معنای مطلق عهد است، چه عهد ذمه و چه هر عهده دیگر و معنای آیه این است که: اگر مؤمن مقتول از قومی باشد که بین شما و بین ایشان عهده برقرار است واجب است دیه را بپردازد و برده‌ای را آزاد کند و اگر مساله دیه را جلوتر از آزاد کردن برده ذکر کرد، برای این بود که تاکید در جانب میثاق را رعایت کرده باشد.

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ...) نزدیک‌ترین معنا با لفظ این جمله این است که بگوئیم: کسی که نمی‌تواند برده‌ای آزاد کند واجب است دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد .

(تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ ...)

[آزادی نوعی حیات، و بردگی نوعی قتل است]

یعنی این حکم (که گفتیم واجب است روزه بگیرد) بازگشت و عطف توجهی و عطف رحمتی است از ناحیه خدای تعالی درباره کسی که نمی‌تواند برده آزاد کند،

و این باز گشت خدا منطبق با تخفیف است در نتیجه این حکم تخفیفی است که از ناحیه خدای تعالی در حق افرادی که استطاعت مالی ندارند.

البته احتمال این هم دارد که کلمه توبه قیدی باشد که به همه مطالب آیه شریفه راجع باشد و معنا چنین باشد: اینکه: کفاره برای قاتل خطایی واجب شد، خود تو به عنایتی است از ناحیه خدای تعالی به قاتل، در مورد آثار شومی که بطور قطع گریبانش را خواهد گرفت و آن آثار عبارت است از همان روزه و آن خونبها، پس مسلمانها خود را ضبط کنند و بی محابا و به آسانی به کشتن مردم مبادرت نکنند، هم چنان که در آیه شریفه: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ) ، قصاص را مایه حیات جامعه دانسته.

وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)

[تهدید سخت به خلود در آتش در باره کسی که مؤمنی را عمدا بکشد]

(وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ...) کلمه: تعمد به معنای آن است که قصد کنی عملی را به همان عنوانی که دارد انجام دهی، و چون فعل اختیاری خالی از قصد عنوان نیست، تصور دارد که يك عمل دارای چند عنوان باشد، و در نتیجه ممکن است که يك فعل از جهتی عمدی باشد و از جهتی دیگر خطایی، مثلا کسی که از دور شبحی می بیند و می پندارد آهو و یا گورخر است، در حالی که در واقع انسانی است (که دارد چیزی از زمین جمع می کند) بیننده به خیال شکار آن را

هدف قرار می‌دهد و می‌کشد، تیراندازی او به سوی شکار عمدی است، ولی انسان کشتنش خطایی است. و همچنین وقتی معلم کودکی را به عنوان تادیب می‌زند و اتفاقاً چوب و یا مشت و یا لگدش به قتلگاه او بر می‌خورد و او را می‌کشد، عمل واحدی را انجام داده، اما عنوان تادیبش عمدی است و کشتنش خطایی، و بنا بر این کسی مؤمنی را عمداً به قتل رسانده که مقصودش از عملی که کرده- زدن- یا- تیر انداختن- همان قتل بوده باشد، یعنی هم بداند که این مشت و لگد و یا تیر او را می‌کشد و هم بداند شخصی که به دستش کشته می‌شود مؤمن است.

خدای عز و جل در این آیه شریفه چنین قاتلی را به سختی تهدید کرده و به او وعده خلود در آتش داده، چیزی که هست در سابق، آنجا که پیرامون آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) و آیه (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً) ، بحث می‌کردیم این دو آیه می‌تواند حکم خلود قاتل را مقید کند و در نتیجه می‌توان گفت: هر چند آیه مورد بحث وعده آتش خالد و دائم را

می‌دهد، لیکن صریح در حتمی بودن آن نیست و ممکن است خلود آن بوسیله توبه و یا شفاعت مورد عفو قرار گیرد. می‌دهد، لیکن صریح در حتمی بودن آن نیست و ممکن است خلود آن بوسیله توبه و یا شفاعت مورد عفو قرار گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ
أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ

مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴)

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا ...) کلمه ضرب به معنای سیر در زمین و مسافرت است و اگر ضرب را مقید کرده به قید سبیل الله ، برای این بود که بفهماند منظور از این سفر خارج شدن از خانه به منظور جهاد است. و کلمه تبین به معنای تمیز دادن و منظور از آن تمیز دادن مؤمن از کافر است به قرینه اینکه می‌فرماید: و به کسانی که در برابر شما القای سلام می‌کنند نگوئید: تو مؤمن نیستی و مراد از القای سلام همان تحیت سلام است که تحیت اهل ایمان است ولی بعضی آیه را به صورت لمن القی الیکم السلم به فتح لام خوانده‌اند که به این قرائت منظور سلام دادن نیست بلکه تسلیم شدن و تقاضای صلح است.

و مراد از اینکه فرمود: (لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) به ابتغاء عرض حیاة دنیا به او مگوئید تو مؤمن نیستی ، این است که مسلمانان بخاطر اینکه مجاز باشند در جنگیدن و گرفتن غنیمت مساله مسلمان نبودن آنان را بهانه نکنند، می‌فرماید: چنین هدف پست و مادی را مجوز جنگیدن با آنان نسازید زیرا: (فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ) نزد خدا مغنم بسیار هست و کلمه مغنم جمع مغنم است و مغنم به معنای غنیمت است می‌فرماید: غنیمت‌ها و فوایدی که نزد خدای تعالی است افضل از غنیمت‌های دنیایی است، برای اینکه هم بیشتر است و هم باقی و دائمی

است، پس اگر شما طالب غنیمتید جا دارد غنیمت‌های الهی را مقدم بدارید و بر غنیمت‌های دنیایی ترجیح دهید.

(كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ، فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا ...) یعنی شما قبل از اینکه ایمان بیاورید همین وضع را داشتید، یعنی همه پی در پی به دست آوردن عرض و متاع حیات دنیا بودید، ولی خدای تعالی بر شما منت نهاد، ایمانی به شما داد که آن ایمان شما را از آن هدف پست منصرف نموده، متوجه به سوی خدا و مغانم بسیاری که نزد او است کرد، حال که خدا چنین منتهی بر شما نهاده، وقتی با جمعیتی روبرو می‌شوید که وضعشان برایتان روشن نیست که آیا دوستند یا دشمنند؟ می‌خواهند با شما بجنگند و یا سر جنگ ندارند؟ مسلمانند و یا کافرند؟ تحقیق کنید، تا بی‌گدار به آب نزده باشید و اگر تبیین را تکرار کرد، برای این بود که حکم را تایید کرده باشد.

این آیه شریفه گذشته از اینکه در مقام نصیحت و موعظه است، مشتمل بر نوعی توبیخ و سرزنش نیز هست، ولی تصریح ندارد به اینکه آن قتلی که (علی الظاهر) واقع شده، قتل عمد و آن

هم قتل مؤمن بوده، و بنا بر این از ظاهر آیه بر می‌آید که قتل خطایی بوده که بوسیله بعضی از مؤمنین صورت گرفته، و او کسی از مشرکین را کشته، به خیال اینکه مشرک است و اگر القای سلام کرده از ترس بوده، و حال آنکه اینطور

نبوده و او به راستی مسلمان شده و یا می‌خواسته مسلمان شود. و آیه شریفه
توبیخش می‌کند به اینکه اسلام، ظاهر حال و گفتار افراد را معتبر می‌داند و
مسلمانان حق تفتیش از باطن کسی ندارند، باطن هر کسی را خدا می‌داند و امر
دلها به دست خدای لطیف و خبیر است.

صفحه ۹۴ قرآن

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَ
رَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶)

**[یکسان نبودن مجاهدین و قاعدین در فضیلت، و ترغیب و تحریک نمودن مسلمین
به پرداختن به امر جهاد]**

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ) ... (وَ أَنْفُسِهِمْ) کلمه ضرر به معنای کمبود در وجود است
کمبودی که مانع شود از اینکه آدمی به امر جهاد و قتال قیام نماید، نظیر کوری و
شلی و بیماری، و مراد از جهاد با اموال، انفاق آن در راه خدا و به منظور پیروز
شدن بر دشمنان است و مراد از جهاد با نفس جنگیدن است.

و جمله: (وَ كُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى ...) دلالت دارد بر اینکه مراد از این اشخاصی
که قعود کردند (نشستند) کسانی است که رفتن به جنگ را در زمانی ترك کردند

که احتیاجی به رفتن آنان به جبهه جنگ نبوده، چون به مقدار کفایت دیگران رفته بودند، چون می‌فرماید:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً) این جمله در مقام تعلیل مطلب قبل است، که جمله: لا یستوی ... آن را افاده می‌کرد و به همین خاطر بود که با او عاطفه و سایر وسائل عطف این جمله را عطف نفرمود و کلمه درجه به معنای مقام و منزلت است و درجات به معنای منزلتی بالاتر است بعد از منزلتی پائین‌تر، و معنای جمله: (وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى ...) این است که خدای عز و جل به هر يك از دو طائفه قاعدین و مجاهدین و یا به هر يك از سه طائفه قاعدین غیر اولی الضرر و قاعدین اولی الضرر و مجاهدین وعده حسنی داده است و کلمه: حسنی صفتی است که موصوف آن حذف شده و تقدیر کلام کلا وعد الله العاقبة الحسنی و یا مثوبة الحسنی و یا چیزی نظیر اینها است، و این جمله در سیاق و زمینه دفع توهم است، چون مؤمنی که به جهاد نرفته وقتی جمله:

(لا یستوی القاعدون) ... (دَرَجَةً) را می‌شنود، ای بسا که ممکن است توهم کند که پس او از هر اجری و مثوبتی تهی دست است و هیچ فائده‌ای از ناحیه ایمانش و سایر اعمال صالحی که دارد عایدش نمی‌شود، لذا برای دفع این توهم فرمود: (وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً) این تفصیل و برتری دادن مجاهدین بر قاعدین به منزله بیان و شرح است برای تفصیلی که قبل از این جمله بطور اجمال ذکر شده بود و علاوه

بر شرح و تفصیل فائده دیگری را نیز دارد و آن این است که اشاره کند به اینکه مؤمن سزاوار نیست به آن وعده حسنی که خدای تعالی به عموم مؤمنین (چه مجاهدین و چه قاعدین) داده بود قناعت کند و وعده: (وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) را دست‌آویز قرار داده، از رفتن به جنگ و شرکت در جهاد فی سبیل الله و تلاش در اعلائی کلمه حق و کوبیدن باطل کسالت بوزد، زیرا درست است که خدای تعالی به قاعدین نیز حسنی می‌دهد ولی مجاهدین را به درجاتی از مغفرت و رحمت اختصاص داده که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و در امر آن مغفرت و رحمت سهل‌انگاری نمود.

خدای تعالی در آخر، کلام خود را با جمله (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) ختم فرمود و مناسبت این دو اسم یعنی اسم غفور و رحیم از میان اسمای خدای تعالی با مضمون آیه و مخصوصاً با جمله (وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً) روشن است حاجتی به توضیح ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷)

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ)

مراد به ظلم هم چنان که آیه سوره نحل تایید می‌کند ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترك اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرك و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می‌آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی

ندارد که معارف دین را بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می‌خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید.

این آن معنایی است که ما از زمینه آیه (و نه از لفظ آن) استفاده می‌کنیم. چون ملائکه از اینگونه افراد در هنگام مرگشان می‌پرسند: در چه شرائطی بودید؟ و آنان در پاسخ می‌گویند:

ما در زمین مستضعف بودیم.

(قَالُوا فِيْمَ كُنْتُمْ) یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟ و در کلمه فیم حرف م در اصل ما بوده، که یکی از وسائل استفهام و پرسش است و الف آن به منظور تخفیف حذف شده.

(قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِي الْاَرْضِ، قَالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاَسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا

فِيْهَا) سؤال ملائکه که می‌پرسند: **(فِيْمَ كُنْتُمْ)** (سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و اینها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای اینکه حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین اینکه به شرایع دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸)

(إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ ...) این استثناء به اصطلاح استثنایی است منقطع، یعنی افراد استثناء شده قبلاً در بین جمعیت مستثنا منه نبودند و اگر افراد نامبرده یعنی رجال و نساء و ولدان را نخست مستضعف خواند و سپس این تعبیر خود را با جمله بعدی تفسیر کرد، برای این بود که بفهماند افرادی که قبلاً مورد بحث بودند ادعای استضعاف می‌کردند، ولی در حقیقت مستضعف نبودند، چون می‌توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آنها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

(لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا) کلمه حیلت گویی بنای نوع از مصدر حیلولت (حائل و مانع شدن)، بوده و معنایش نوعی حائل شدن بوده و سپس به عنوان آلت استعمال شده و معنای وسیله و آلت حائل شدن بین دو چیز را به خود گرفته است. و ممکن است حال باشد برای حصول و دست یابی بر چیزی و یا حالی دیگر، ولی استعمالش در آنچه پنهانی صورت بگیرد و نیز در امور ناپسند بیشتر از سایر موارد است، و به هر حال بطوری که راغب گفته، در ماده این

کلمه معنای دگرگونی خوابیده و معنای جمله این است که: همه ستمکاران نامبرده ما و ایشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است را با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند و بنا بر این مراد از سبیل بطوری که سیاق آن را می‌رساند اعم از راههای محسوس و غیر محسوس است، هر دو را شامل می‌شود در حقیقت استثناء نموده است کسانی را که اهل مکه‌اند و برای مهاجرت راه مدینه را بلد نیستند و راه چاره‌ای هم برای نجاتشان از شر مشرکین و از استضعاف در برابر عذاب و فتنه آنان سراغ ندارند.

فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۹۹)

(فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا)، که بعد از آیه مورد بحث است و نیز از آیه شریفه: (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) استفاده می‌شود، البته با در نظر گرفتن اینکه رحمتش بر غضبش پیشی دارد، امید عفو در آنان بیشتر است.

(فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ ...)

[هیچ انسانی فی نفسه بی نیاز از عفو الهی نیست و مستضعف نیز به علت جهلی که بدان دچار است و به جهت اینکه در صدد تحصیل سعادت بر نیامده است نیازمند عفو الهی است]

این طائفه هر چند که گناهی عمدی مرتکب نشده‌اند، چون به علت جهلی که دچار آن هستند در آنچه کرده‌اند معذورند، و لیکن در سابق هم گفتیم آدمی زاده همواره در بین سعادت و شقاوت خود دور می‌زند و در شقاوتش همین بس که در صدد تحصیل سعادت خود برنیاید، در نتیجه هیچ انسانی فی نفسه بی‌نیاز از عفو الهی نیست، او نیازمند به این است که خدای عز و جل

با عفو خود اثر شقاء را از دل او بزداید، حال چه اینکه او فردی صالح باشد و یا طالح و یا هیچکدام، و به همین جهت است که خدای تعالی در جمله مورد بحث امید عفو از آنان را نکرده.

در این آیه شریفه سؤالی است و آن این است که چرا از يك سو فرموده (عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ) که ظاهر آن در خطر بودن مستضعفین است، و از سوی دیگر می‌فرماید (وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا) که ظاهرش این است که عفو الهی شامل مستضعفین می‌شود، جوابش این است که همانطور که گفتیم صرف تهی دست بودن نیز شقاوت است، پس جا دارد بفرماید:

امید است خدا از آنان عفو کند و از سوی دیگر چون این طائفه را در صورت استثناء از ظالمینی نام برد که مورد تهدید به (مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)، قرار گرفتند و ظاهر این استثناء این است که این طائفه استثناء داخل جهنم نمی‌شوند، لذا با جمله: (وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا) فهماند که آری این طائفه مشمول عفو و مغفرت خدای تعالی هستند.

(وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰))

(وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعاً كَثِيراً وَ سَعَةً)

توضیح اینکه با آمدن کلمه سعة در دو آیه قبل و در خود این آیه، آوردن کلمه (مُرَافِعاً كَثِيراً) که لازمه سعه و فراخی زمین است، قیدی اضافی در کلام آمده و این قید اضافی را مقید کرد به (فِي سَبِيلِ اللَّهِ)، و فهماند که هم مراغه مقید به سبیل الله است و هم سعه، تا نتیجه بگیرد که در دو آیه قبل هم که قید سبیل الله نیامده بود، این قید منظور بود و به مؤمنین ساکن در دار شرك و محیط کفر تذکر بدهد که اگر در راه خدا مهاجرت کنند، خدا راههای بسیاری پیش پایشان می‌گذارد و اگر نکنند فردا که مرگشان فرا می‌رسد نمی‌توانند به ملائکه قبض ارواح بگویند: ما در زمین بیچاره بودیم. و این موعظتی است به آنان که در بیرون آمدن از محیط شرك، دلگرم و تشویق و تشجیع می‌شوند و با آرامش خاطر مهاجرت می‌کنند.

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ...) مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسانها می‌توانند در آنجا با کتاب خدا و سنت رسول خدا ص آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند.

و ادراك موت، استعاره به کنایه است از فرا رسیدن مرگ بطور طبیعی، و یا ناگهانی

چون از نظر تحت اللفظی ادراك به معنای آن است که عقب مانده بدود تا خود را به آن کس که جلو رفته برساند، و معلوم است که مرگ کسی از آن کس عقب نمانده تا خود را به او برساند، پس معنای تحت اللفظی منظور نیست. و همچنین اینکه از لزوم اجر و ثواب الهی بر خدای تعالی و بعهده گرفتن خدای تعالی که به آنان پاداش دهد، تعبیر فرمود به اینکه:

(فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) تعبیری است کنایه‌ای (و نکته آن رساتر بودن کنایه است از تصریح) و می‌فهماند که در نزد خدای عز و جل اجر است جمیل و ثوابی است جزیل، که بطور حتم و صد در صد بنده مهاجر آن اجر را دریافت خواهد کرد، و خدای سبحان به الوهیت خود که هیچ چیزی برایش گران و ناتوان کننده نیست، پاداش آنان را می‌دهد.

و این عمومیت ملاك، اختصاص به مساله مورد بحث ندارد. بلکه ملاکهایی که در اسلام هست، در همه زمانها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که برایش امکان دارد، این ملاکها را بر پا دارد، یعنی تا آنجا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد (و خود را به استضعاف نزند) و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند.

(وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا

مُبِينًا (۱۰۱)

[بیان آیات مربوط به نماز خوف و حکم نماز مسافر]

در این آیات نماز خوف و نماز شکسته در سفر تشریح شده، و منتهی می‌شود به ترغیب مؤمنین به اینکه مشرکین را تعقیب کنند و در جستجوی آنان باشند و این آیات مرتبط و متصل به آیات قبل است، چون گفتیم سخن از نماز خوف دارد که مربوط به میدانهای جنگ است و سخن از شکستن نماز در سفر دارد که آن نیز بی ارتباط با جنگ نیست. چون جهاد غالباً مستلزم مسافرت است، آیات قبل هم درباره جهاد سخن می‌گفت و متعرض شوون مختلف آن بود.

(وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ ...) کلمه جناح هم به معنای گناه است، و هم حرج و تنگنایی، و هم عدول کردن و کلمه قصر به معنای نقص و کوتاه کردن نماز است.

خلاصه از نظر سیاق دلالت بر وجوب کند، و از آن استفاده شود که باید نماز را بشکنید، بطوری که اگر تمام بخوانید نمازتان باطل است.

(إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا ...) کلمه فتنه هر چند که معانی بسیار مختلفی دارد، و لیکن آنچه از اطلاق آن در قرآن در خصوص کفار و مشرکین معهود است، شکنجه است، یعنی کشتن و زدن و امثال اینها.

قرائتی هم که در کلام است این معنا را تایید می‌کند.

پس معنای آیه این است که اگر از کفار ترسیدید که شما را شکنجه کنند و مورد حمله قرار دهند و به قتل برسانند، می‌توانید نماز را به صورت نماز خوف بخوانید.

و در جمله مورد بحث قید و یا شرط است برای جمله فلا جناح علیکم ... و می‌فهماند که ابتداء شکستن نماز برای خوف فتنه و ترس از دشمن تشریح شد، و این خصوصی بودن مورد، منافات ندارد با اینکه برای بار دوم بطور عموم و برای همه سفرهای مشروع تشریح شود. هر چند که پای خوف در میان نباشد. آری، کتاب خدا يك قسم از نماز شکسته را بیان می‌کند و سنت رسول الله آن را برای همه صور، عمومی می‌سازد، که ان شاء الله روایاتش بزودی می‌آید.

صفحه ۹۵ قرآن

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا
أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ
يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ
تَغْلُوبُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ
وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲)

[در حال نماز، جنگ افزار هایتان را همراه داشته باشید و جانب احتیاط را بگیرید
تا غافلگیر نشوید]

(وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ) ... (وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ) این آیه شریفه کیفیت نماز
خوف را بیان می‌کند و خطاب را متوجه رسول خدا ص می‌نماید و او را امام

جماعت فرض می‌کند (می‌فرماید تو نماز را برای لشکر اقامه می‌کنی، نیمی از لشکر با تو در نیمی از نماز شرکت می‌کنند و می‌روند، نیمی دیگر به جماعت می‌ایستند.) و این در حقیقت از قبیل بیان حکم در قالب مثال است تا بیان برای شنونده واضح‌تر شده، و در عین حال مختصرتر و زیباتر از کار درآید.

پس مراد از اینکه فرمود: (فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ) خصوص نماز جماعت است، و مراد از جمله: (فَلَتَنُقِمَنَّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ) برخاستن طایفه‌ای از لشکریان اسلام به نماز با رسول خدا ص بنحو اقتدا است که این طایفه مامورند اسلحه خود را با خود داشته باشند، و مراد از اینکه فرمود (فَإِذَا سَجَدُوا ...) این است که وقتی طایفه اول سجده آخر نماز را بجا آوردند و نماز را تمام کردند، در پشت سر طایفه دیگر قرار بگیرند.

و همچنین مراد از جمله: (وَلْيَأْخُذُوا حِزْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ) این است که طایفه دوم که می‌خواهند با رسول خدا ص نماز بخوانند، نیز اسلحه خود را با خود داشته باشند.

(وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ) ... (مَيْلَةً وَاحِدَةً) این جمله در مقام بیان علت حکمی است که در اول آیه در مورد کیفیت نماز خوف بیان کرد، می‌فرماید: اینکه گفتیم اینطور نماز بخوانید و نماز خوف را برای شما تشریح کردیم علتش این است که

کفار بسیار دوست می‌دارند شما با سرگرم شدن به نماز از اسلحه و ساز و برگ خود غفلت کنید و با يك حمله بر شما بتازند.

(وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ...) این جمله بیانگر تخفیفی دیگر در کیفیت نماز خوف است، و آن این است که گاه می‌شود که یا بخاطر باران و یا بیماری، حمل اسلحه در نماز مشکل می‌شود، می‌فرماید: اگر به این جهات که گفته شد از حمل اسلحه ناراحت می‌شوند، حرجی بر آنان نیست که بدون اسلحه نماز بخوانند اما به شرطی که احتیاط داشته باشند، و از کفار غفلت نورزند، چون کفار همه اهتمامشان به غافلگیر کردن آنان است.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا
أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا
مَوْقُوتًا (۱۰۳)

(فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ ...) دو کلمه قیام و قعود هم ممکن است جمع قائم و قاعد باشند و هم اینکه مصدر باشند، و در هر حال در این آیه شریفه حال از ذکر خدایند.

و همچنین جمله (عَلَى جُنُوبِكُمْ) که آن نیز حال است، و آوردن این سه حال کنایه است از استمرار ذکر، بطوری که همه احوال را فرا گیرد. (می‌فرماید: وقتی

نمازتان تمام شد بطور دائم و در همه احوال خدای تعالی را بیاد آورید.) (فَإِذَا
اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ) مراد به اطمینان استقرار است و چون جمله مورد بحث
در مقابل جمله: (وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ ...) قرار گرفته، از ظاهر آن بر می آید
که مراد به این استقرار، برگشتن از سفر جنگ به وطن است، سیاق هم این معنا
را تایید می کند، و بنا بر این مراد به اقامه نماز در وطن، نشکستن آن و تمام
خواندن آن است، زیرا تعبیر از نماز خوف به نماز شکسته اشاره ای به این معنا
دارد.

(إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا) کتابت کنایه است از واجب بودن و
واجب کردن، می فرماید: نماز بر مؤمنین نوشته و واجبی است دارای وقت نظیر
آیه شریفه (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
(قَبْلِكُمْ) .

و کلمه موقوف از ماده وقت است، وقتی گفته می شود: وقت کذا – معنایش این
است که برای فلان امر فلان وقت را معین کردم.

بنا بر این از ظاهر لفظ آیه بر می آید که نماز از همان اول تشریح، فریضه ای
دارای وقت بوده که باید هر نمازی را در وقت خودش انجام داد.

ولی ظاهراً وقت در نماز، کنایه باشد از ثبات و عدم تغیر و خلاصه کلام اینکه
ظاهر لفظ منظور نیست، و نمی خواهد بفرماید نماز فریضه ای است دارای وقت
بلکه می خواهد بفرماید:

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ
وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

(وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ ...) کلمه وهن به معنای ضعف است. و کلمه ابتغاء به معنای طلب، و کلمه الم به معنای درد و ناراحتی و به تعبیر کوتاه، مقابل لذت است.

و جمله (و تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ) حال از ضمیر جمع غائبی است که در کلمه تهنوا نهفته است. و معنای جمله این است که: حال دو طایفه یعنی شما مسلمانان و طایفه کفار از نظر ناراحتی یکسان است. همانطور که شما ناراحت می‌شوید آنها نیز می‌شوند، و شما حال بدتری از حال دشمنان خود ندارید، بلکه شما مرفه‌تر و خوشبخت‌تر از کفارید. برای اینکه شما از ناحیه خدایتان امید فتح و ظفر و امید مغفرت دارید. برای اینکه او ولی مؤمنین است. و

شما نیز از مؤمنین هستید. و اما دشمنان شما مولایی ندارند و امیدی که دلگرمشان کند از هیچ ناحیه‌ای ندارند. و در نتیجه در عمل خود نشاط ندارند و کسی نیست که رسیدن آنان به هدف را ضمانت بکند، و خدای تعالی دانای به مصالح است. و در امر و نهی که می‌کند حکیم است.

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ
لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً (۱۰۵))

[بیان آهنگ کلی این آیات و زمینه نزول آنها]

آنچه دقت و تدبر در این روایات به ما افاده می‌کند این است که این آیات سیاقی واحد دارند و در يك زمینه سخن دارند، و آن توصیه به عدل در داوری، و نهی از این است که قاضی در قضای خود به یکی از دو طرف دعوی متمایل بشود. و حاکم در حکم راندنش به سوی مبطلین گرایش یابد و بر صاحبان حق جور کند، حال مبطل هر که می‌خواهد باشد، و محق هر که می‌خواهد باشد.

و ظاهراً آن حادثه و قصه همان است که جمله (وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ
بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا) بدان اشاره دارد. چون از این آیه استفاده می‌شود که در آن روز گناهی از قبیل دزدی و قتل نفس یا اتلاف مال مردم یا اضرار به مردم و یا گناهی نظیر اینها که مرتکبش می‌تواند آن را به گردن دیگران بیندازد اتفاق افتاده بود و منظور مرتکب این بوده که رسول خدا ص را در حکم کردن به اشتباه بیندازد، و مثلاً مردی بی‌گناه را مجازات کند ولی خدای تعالی آن جناب را از اشتباه حفظ کرده است.

و ظاهراً همین داستان نیز مورد اشاره آیات اول مورد بحث بوده باشد، آنجا که می‌فرماید (وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً) و آنجا که می‌فرماید (يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ) و آنجا که می‌فرماید (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ) چون خیانت هر چند ظاهرش آن خیانت‌هایی است که در امانت‌ها و سپرده‌ها واقع می‌شود، و لیکن سیاق آیه شریفه:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ ...) به بیانی که می‌آید چنین دست می‌دهد که مراد از خیانت، آن قسم خیانتی است که در سرقت و امثال آن تحقق می‌یابد. به این عنایت که مؤمنین تن و احدی فرض شده و اموال مؤمنین، اموال آن يك تن فرض شده، بطوری که اگر مال یکی به سرقت برود دیگران مسئولند و دیگران باید رعایت احترام مال او را بکنند و در حفظ و حمایت آن اهتمام بورزند و بنا بر این عنایت اگر بعضی از این تن واحد به مال بعض دیگر تعدی کند در حقیقت به خود تعدی و خیانت کرده است.

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) ظاهر حکم بین مردم داوری در بین آنان در مخاصمات و منازعاتی است که با یکدیگر دارند، منازعاتی که تا حکم حاکمی در کار نیاید بر طرف نمی‌شود.

خدای تعالی در این آیه شریفه داوری بین مردم را غایت و نتیجه انزال کتاب قرار داده در نتیجه مضمون آیه شریفه با مضمون آیه زیر منطبق می‌شود (كَانَ النَّاسُ

أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ ...) و ما بطور مفصل پیرامون آن بحث کردیم.

پس مراد از کلمه (**بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ**)- آن رأیی که خدا به تو داده ایجاد رأی و معرفی حکم است، نه تعلیم احکام و شرایع که بعضی از مفسرین احتمال را داده‌اند.

و مضمون آیه بطوری که سیاق آن را می‌رساند این می‌شود که خدای تعالی کتاب را بر تو نازل کرد، و احکام و شرایعش را و طریقه داوری را به تو بیاموخت، تا تو خود نیز در مرافعات و نزاعها آن رأیی را که خدا به نظرت می‌رساند اضافه کنی و به این وسیله اختلاف طرفین نزاع را بر طرف سازی.

[نهی پیامبرص از حمایت و دفاع از خائنین]

(**وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا**) این جمله عطف است بر جمله خبریه‌ای که قبل از آن بود. چون آن جمله هر چند به صورت خبریه بود، ولی در واقع معنای انشاء را داشت. و کانه فرموده باید در بین آنان حکم کنی و نباید از خیانتکاران طرفداری نمایی.

صفحه ۹۶ قرآن

(**وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا**) (۱۰۶)

[معنای امر خداوند به رسول الله ص در: و استغفر الله ... با توجه به عصمت آن جناب]

(وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً) ظاهراً منظور از استغفار در اینجا این است که رسول خدا ص از خدای تعالی بخواهد آنچه که در طبع آدمی است که ممکن است احیاناً حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس متمایل شود را بیامرزد، و بپوشاند، و خلاصه کلام معنای استغفار طلب آمرزش گناهانی که از آن جناب سر زده باشد نیست، زیرا آن جناب معصوم از گناه است، بلکه معنایش جلوگیری از امکانی است که گفتیم، و ما در سابق نیز مکرر خاطر نشان کردیم که عفو و مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شؤون مختلف استعمال می‌شود که جامع همه آن شؤون جامع گناه است. و جامع گناهان عبارت است از دور شدن از حق به وجهی از وجوه.

و بنا بر این معنای آیه- و خدا داناتر است- این است که: ای پیامبر طرفدار خائنان مباش و به سوی آنان متمایل مکن، و از خدا بخواه که تو را موفق به همین سفارشاتش بفرماید. و این معنا را بر نفس تو بپوشاند که روزی بخواهی از خیانت خائنان دفاع کنی و یا هوای نفس بر تو غالب شود.

پس رسول خدا ص از این بابت در امنیت خدایی قرار دارد، و خدای تعالی آن جناب را از چنین چیزی حفظ فرموده، در نتیجه ممکن نیست در حکمش جور کند و یا به سوی جور متمایل شود، و محال است پیروی هوای نفس کند، و یکی از مصادیق جور و پیروی هوای نفس همین است که در داوری‌هایش بین قوی و ضعیف فرق بگذارد، و یا داوریش در حق دشمنش با داوریش در حق دوستش متفاوت شود و یا بین مؤمن و کافر ذمی و یا خویش و بیگانه تفاوت قائل شود، پس اگر با این حال دستورش می‌دهد به اینکه از خدا طلب مغفرت کند، معلوم است که معنای این طلب مغفرت، طلب آمرزش گناهان دارای و بال و عذاب نیست

و خلاصه برای این نیست که مثلاً گناهی وبال دار از آن جناب سر زده و یا متمایل به کاری ناپسند شده باشد، بلکه به معنای این است که از خدای تعالی بخواهد همانطور که تا کنون او را مسلط بر هوای نفسش کرده، از این به بعد نیز او را بر هوای نفسش غلبه دهد و جای هیچ شکی نیست که رسول خدا ص نیز مانند هر کس دیگری به چنین عنایتی از خدای تعالی محتاج است، هر چند که دارای عصمت باشد، زیرا خدای سبحان هر چه بخواهد می‌کند.

و این عصمتی که از آیه شریفه استفاده شد مدار عملش آن کارهایی است که در نظر عرف دینی طاعت و معصیت شمرده می‌شود، و یا در نظر عقلا پسندیده و ناپسند شمرده می‌شود، نه آنچه در خارج واقع می‌گردد، به عبارتی روشن‌تر آیه

شریفه دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ص از پیروی هوای نفس و تمایل به سوی باطل معصوم است و ممکن نیست که دچار چنین چیزهایی بشود..

و لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا

أَثِيمًا (۱۰۷)

(و لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ ...) بعضی از مفسرین گفته‌اند: اگر در این

جمله، خیانت را به نفس نسبت داده برای این است که وبال خیانت عاید نفس می‌شود. و یا برای این است که بطور کلی هر معصیتی خیانتی است به نفس. هم چنان که هر معصیتی را ظلم به نفس می‌خوانند. و خدای تعالی در جای دیگر همین تعبیر را آورده و فرموده (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ).

لیکن ممکن است از آیه شریفه به کمک آنچه قرآن بر آن دلالت دارد استفاده کرد که از این جهت فرموده به نفس خود خیانت کردند. و یا در سوره بقره فرموده: به نفس خود خیانت می‌کردند. که قرآن کریم همه مؤمنین را نفس واحدی دانسته، و مال یک فرد از مؤمنین را مال همه مؤمنین می‌دانسته، و حفظ آن را و نگهداری آن از تلف و ضایع شدن را بر همه واجب شمرده، و تعدی بعضی بر بعض دیگر

و مثلاً دزدیدن مال بعضی به دست بعضی دیگر را خیانت به آن نفس واحد می‌داند، و یا خیانت به خود خائن می‌داند.

و اینکه فرمود (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا) دلالت دارد بر استمرار خائنین مورد نظر در خیانت خود. این دلالت را کلمه اثم می‌کند، زیرا این کلمه از کلمه اثم گنه کار در معنای گنه کاری مؤکدتر است. چون صفت مشبیه است و استمرار را می‌رساند.

و همچنین کلمه خائنین که اسم فاعل است و ثبوت را می‌رساند، بخلاف اینکه می‌فرمود: الذین خانوا که صرفاً حدوث را می‌رساند، هم چنان که می‌بینیم در جای دیگر تعبیر به فعل آورده فرموده (فَقَدْ خانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمَکَنَ مِنْهُمْ).

از این قرائن و امثال آن این نکته روشن می‌گردد که معنای آیه- از نظر نزول- و لا تکن خصیماً لهؤلاء است، یعنی ای رسول گرامی من، طرفدار این خائنین مباش، و از ناحیه آنها دفاع مکن، که آنان هم چنان مصر بر خیانت و مداوم در آن و ثابت بر گنه‌کاریند، و خدای تعالی خیانت‌پیشه‌گان گنه کار را دوست نمی‌دارد، و این ظهور خود مؤید روایاتی است که در اسباب نزول آمده که آیات مورد بحث درباره ابن ابی طعمه بن ابیرق نازل شده و به زودی روایتش می‌آید. ان شاء الله تعالی.

(يَسْتَخْفُونَ) مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا

لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (١٠٨)

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ این جمله نیز یکی دیگر از شواهدی بر گفتار ما است که گفتیم از آیه (١٠٥) تا آیه (١٢٦) يك سياق حاکم است، و در باره يك قصه نازل شده و آن قصه‌ای است که جمله (وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا ...) به آن اشاره دارد. و این استخفاء مناسب با اعمالی است که ممکن است آن را به دیگری نسبت داد، نظیر سرقت و امثال آن، در نتیجه این احتمال تایید می‌شود که آن چیزی که این آیه و آیات قبلش به آن اشاره دارد، همان چیزی است که آیه:

(وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا) به آن نظر دارد.

استخفاء و پنهان کردن امری از خدای تعالی امری است محال، و غیر مقدور چون هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست که بر خدا پنهان باشد و وقتی استخفاء از خدای تعالی محال و غیر مقدور باشد، طرف مقابلش یعنی عدم استخفاء هم امری اضطراری و غیر مقدور است، و چون از هر دو طرف غیر مقدور است، دیگر ملامت و سرزنشی به آن تعلق نمی‌گیرد. نمی‌شود کسی را ملامت کرد که

چرا کارت را از خدا پنهان می‌کنی و یا پنهان نمی‌کنی. ولی می‌بینیم که بر حسب ظاهر، آیه مورد بحث این سرزنش را کرده و این خود سؤالی است که در این جمله به ذهن می‌رسد و جوابش این است که معنای تحت اللفظی استخفاء منظور نیست، بلکه این کلمه کنایه است از حیاء کردن و شرمنده شدن و به همین جهت جمله: (وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنْ اللَّهِ) را با دو قید مقید کرده، اول با جمله (وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) و با این قید فهمانید که خیانتکاران مورد بحث در هنگام شب برای برائت خود از آن خیانت مذموم، طرح می‌ریختند و سخنانی می‌گفتند که خدا از آن راضی نبوده است. و دوم با جمله: (وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا) و با این قید فهمانده که خدای تعالی در هر حالی که یکی از آن احوال جرمی است که مرتکب شدند، عالم و آگاه است و تقیید به این دو قید یعنی قید (وَ هُوَ مَعَهُمْ ...) و قید (وَ كَانَ اللَّهُ ...) در حقیقت تقیید به عام بعد از تقیید به خاص است. و این در حقیقت تعلیل است برای اینکه خیانتکاران مورد نظر از خدا شرم نمی‌کنند و این شرم نکردنشان دو علت دارد: یکی علتی خاص، و یکی علتی عام. (ها أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...)

ها أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (١٠٩)

این آیه بیان این معنا است که دفاع از این خائنین فائده ندارد، و خائنین از این دفاع بهره‌ای نمی‌گیرند. چیزی که هست این بیان را به صورت استفهام آورده، می‌فرماید: گیرم در زندگی دنیا از آنان دفاع کردید، در روز قیامت چه کسی از آنها دفاع می‌کند؟ و منظور آیه شریفه این است که بفهماند به فرض که دفاع از آنها در زندگی دنیایشان که نزد خدا پشیزی ارزش ندارد، سودی برایشان داشته باشد در زندگی آخرتیشان که قدر و منزلتی عظیم نزد خدا دارد- و یا به عبارتی روز قیامت که ظرف دفاع است- هیچ مدافعی نخواهند داشت. و کسی نیست که از قبل آنها بگو مگو کند و در کار آنان وکالت کند و متکفل امور آنان و اصلاح شوون آنان باشد.

(وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا) (۱۱۰)

(وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ...) در این آیه خدای تعالی خائنان را ترغیب و تشویق می‌کند به اینکه به سوی پروردگار خود برگردند و از آن جناب طلب مغفرت کنند.

و ظاهراً منظور از تردید در جمله کسی که عمل بد می‌کند- و یا بخود ستم روا می‌دارد ترقی دادن مطلب از پائین به بالا است. چون مراد از سوء، تعدی به دیگران و مراد از ظلم، تعدی بر نفس خویش است که معلوم است بدتر از تعدی اول است و یا مراد از کلمه سوء معصیتی است که از نظر زشتی پائین‌تر از

معصیت ظلم باشد مانند معصیت صغیره نسبت به معصیت کبیره- و خدا داناتر است-.

[بیان سه جهت در باره گناهی که با علم به گناه بودن آن صادر شود]

و این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تأمین کنند و آن غرض بیان گناهی است که آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود، هر يك از سه آیه جهتی از جهات آن گناه را بیان می‌کند، آیه اولی روشن می‌سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می‌گذارد. و در نامه اعمالش

نوشته می‌شود، و بنده خدا می‌تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

و آیه دوم تذکر می‌دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنه کار بی‌خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی‌گناهی نیندازد و دست به افتراء و تهمت نزند.

و آیه سوم توضیح می‌دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می‌شود، به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی‌گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ
بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (۱۱۲)

[آثار و تبعات گناه فقط گریبانگیر شخص گنهکار است، نه غیر از او]

(وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) در سابق گذشت که این آیه از نظر مضمون مرتبط به آیه بعد است که مساله تهمت به خدا و گناه را متعرض است، و بنا بر این جمله مورد بحث به منزله مقدمه است برای آن آیه و در نتیجه جمله: (فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ) در این صدد است که اثر گناه را منحصرآ معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می‌کنند، و سپس آن را به گردن بی گناهی می‌اندازند، و معنای آیه- و خدا داناتر است- این است که بر هر کس که گناهی مرتکب می‌شود واجب است متوجه این معنا بشود که هر گناهی بکند علیه خودش می‌کند، و دود گناه او تنها به چشم خودش می‌رود، و نه به چشم دیگران و گناه را او مرتکب شده، نه غیر او، هر چند که به گردن دیگران بیندازد، و یا کسی گناه او را گردن بگیرد، نه تهمت گناه او را به گردن دیگران می‌اندازد و نه تعهد دیگران اثر گناه او را از او دور می‌سازد. چون خدا می‌داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او شخص گناه کار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی‌کند، و وزر گناه را جز بر و ارزش نمی‌دهد، هم چنان که

در جای دیگر فرموده(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ) و نیز فرموده:(وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) و نیز فرموده(وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) .

[معنای کلمه خطیئه و اشاره به وجه بکار بردن تعابیر مختلف در باره معصیت]

(وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا) راغب در مفردات می‌گوید: وقتی کسی اراده چیزی کند، و اتفاقاً چیز دیگری را به دست آورد و یا کاری دیگر کند، می‌گویند فلانی خطا کرد. و اگر همان چیز را که خواسته بود به دست آورد، می‌گویند فلانی اصابه کرد. گاهی هم می‌شود که به کسی که عملی کرده که درست آن را انجام نداده و یا اراده‌ای کرده که خوب نمی‌تواند عملیش کند، می‌گویند فلانی به خطا رفت. و از این باب است که می‌گویند: اصاب الخطا و یا می‌گویند اخطأ الصواب و یا اصاب الصواب و اخطأ الخطاء یعنی به راه خطا رسید و راه صواب را به خطا رفت و به راه صواب رسید و راه خطا را هم درست نرفت، بلکه در آن نیز خطا کرد. و این لفظ یعنی لفظ خطا بطوری که ملاحظه کردید، مشترك در چند معنا است. و کسی که می‌خواهد در حقایق تدبر کند، باید در هر مورد استعمالی فکر کند ببیند این لفظ در خصوص آن مورد به چه معنا است

و اما خدای سبحان از آنجا که در جمله (وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً) خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می‌داند نباید انجام داد.

پس مراد از خطیئه در آیه شریفه، آن عملی است که با قصد و عمد انجام شود، هر چند که وضع آن عمل وضعی باشد که جا دارد کسی قصد انجام آن را نکند.

در تفسیر آیه (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ) گفتیم: کلمه اثم به معنای عملی است که با وبال خود انسان را از خیرهای بسیاری محروم بسازد، مانند شرب خمر، و قمار، و سرقت، از کارهایی که هیچ انسانی آن را به منظور به دست آوردن خیرات زندگی انجام نمی‌دهد، و بر عکس موجب انحطاط اجتماعی و سقوط آدمی از وزن اجتماعی و سلب اعتماد و وثوق جامعه از آدمی می‌شود.

و بنا بر این پس اجتماع هر دو کلمه خطیئه و اثم به نحو تردید و نسبت دادن هر دو به کسب در جمله: (وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ...) ایجاب می‌کند که هر يك از آن دو معنای خاص خود را بدهد، و آیه شریفه- و خدا داناتر است- به این معنا باشد: هر کس معصیتی کند که وبال آن از مورد خودش تجاوز نکند چون ترك واجبات یا فعل بعضی از محرمات چون ترك روزه، خوردن خون و نیز هر کس معصیتی کند که وبال آن استمرار دارد، مانند قتل نفس بدون حق و مانند سرقت، و آن گاه معصیت خود را به بی گناهی تهمت بزند، بهتانی و اثمی آشکار را مرتکب شده است.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ

وَ الْحِكْمَةَ وَ عِلْمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ
عَظِيمًا (۱۱۳)

(وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ ...) سیاق آیات دلالت دارد بر اینکه مراد از کلمه همت (تصمیم می‌گرفتند، تو پیامبر را گمراه کنند) این است که تصمیم می‌گرفتند آن جناب را راضی کنند به اینکه از همان افرادی که در ابتدای آیات به عنوان خائنین نامبرده شدند دفاع کند، و بنا بر این مراد از این طایفه نیز همان کسانی است که خدای سبحان روی سخن به آنان بر گردانید و فرمود (ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...).

و قهرا این طایفه با قوم و خویش ابی طعمه تطبیق می‌شود که روایتش به زودی می‌آید.

ان شاء الله و اما اینکه فرمود: و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را مراد از این گمراهی به قرینه اینکه بعد از آن فرموده (وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ...) (و هیچگونه ضرری به تو نمی‌رسانند) نوعی گمراهی است که از خود آنان به دیگران تجاوز نمی‌کند.

پس خود آنها در این تصمیمی که گرفته‌اند گمراهند برای اینکه تصمیمشان عین معصیت است و هر معصیتی ضلالت است.

و اما اینکه فرمود: **(وَ مَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ ...)** نکته‌ای در بر دارد و آن این است که اضرار خائنین و حامیان آنان به رسول خدا ۶ را بطور مطلق نفی کرده. چیزی که هست از ظاهر سیاق بر می‌آید که این اطلاق با جمله **(وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ ...)** مقید شده باشد. البته این در صورتی است که جمله مذکور حالیه باشد از ضمیری که در جمله **يَضُرُّوْنَكَ** است و چشم‌پوشی کنیم از اینکه علمای نحو گفته‌اند: جمله فعلیه که با فعل ماضی شروع می‌شود اگر حالیه شد، غالباً باید در اولش حرف قد در آید. در این صورت کلام در این زمینه خواهد بود که اضرار مردم- چه خائنین مورد بحث و چه دیگران- به رسول خدا ۶ را نفی کند، چه اضرار در علم آن جناب را و چه اضرار در عملش را.

می‌فرماید: گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را و به تو هیچگونه ضرری نمی‌رسانند، نه در علمت و نه در عملت، در حالی که خدای تعالی کتاب و حکمت بر تو نازل کرده است .

(وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ...) همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم از ظاهر کلام بر می‌آید که این جمله در مقام تعلیل جمله **(وَ مَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ)** و یا روی هم جملات: **(وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ)** است، هر چه باشد می‌فهماند علت اینکه مردم نمی‌توانند رسول خدا ص را گمراه کنند و یا ضرری به آن جناب برسانند. همین انزال کتاب و تعلیم حکمت است که ملائک در عصمت آن حضرت است.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ
إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴)

(لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ
النَّاسِ) راغب می‌گوید: وقتی بگویی: ناجیته معنایش این است که من با او مطلبی
سری و بیخ گوشی در میان نهادم، و اصل این کلمه از ماده نجوة گرفته شده که به
معنای زمین خلوتی است که تو با کسی در آنجا خلوت کنی. این سخن راغب بود
. و بنا به گفته وی کلمه نجوی به معنای گفتگوی سری و پنهانی است، و چه بسا
که این کلمه درباره شخص دو طرف صاحب نجوی نیز اطلاق گردد. یعنی به
خود آن دو نیز نجوا گویند. هم چنان که قرآن کریم فرموده (وَ إِذْ هُمْ
نَجْوَى) (زمانی که ایشان نجوا بودند) یعنی با یکدیگر نجوا کردند.

و در این گفتار، یعنی جمله: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ) به مطلب قبلی که
می‌فرمود (إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) برگشت شده، البته این در صورتی
است که بگوئیم آیات به یکدیگر اتصال دارند، که در این صورت جمله مورد
بحث مطلب قبل را که راجع به سخن محرمانه و سری به طریق تبیین بود

عمومیت داده، می‌فرماید: هیچ چیزی در بیشتر سخنان سری آنان نیست، چه اینکه این سخنان به طریق تبییت باشد و چه به طریق دیگر، نظیر این تعمیم دادن مطلبی خاص، در آیه بعدی به کار رفته به این معنا که آیه مورد بحث سخن از سخنان سری داشت و جا داشت در آیه بعدی بفرماید: و هر کس به همفکر خود بر سر دشمنی با رسول و مشاقه با آن جناب نجوا کند، چنین و چنانش می‌کنیم ولی اینطور نفرمود، بلکه مطلب را عمومیت داده فرمود: و هر کس با رسول دشمنی کند چنین و چنانش می‌کنیم چه اینکه این مشاقه و دشمنی به طریق نجوا باشد و چه به طرق دیگر.

و ظاهر استثنای (إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ) این است که استثنایی منقطع باشد. (یعنی مستثناء قبل از استثناء داخل در جمعیت مستثناء نبوده) در نتیجه کلمه الا معنای لیکن را می‌دهد، و معنای آیه چنین می‌شود: هیچ خیری در سخنان بیخ گوشى آنان نیست، و لیکن کسی که امر به صدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم می‌کند، در این امر کردنش خیر هست .

(و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...) در این جمله حال نجوا را به بیانی دیگر و از نقطه نظر آثار یعنی مثبت و عقوبت تفصیل می‌دهد. تا به این وسیله وجه خیر بودن آنچه از نجوا که خیر است و وجه خیر نبودن آنچه که خیر نیست را روشن می‌سازد.

و حاصل مفادش این است که: نجوا دو قسم است: یکی نجوای کسی که منظورش از آن به دست آوردن خشنودی خدای تعالی است که خواه ناخواه نجوای او یا با عنوان معروف منطبق است، و یا با عنوان اصلاح بین مردم. البته معروف و اصلاحی که به خاطر رضای خدا صورت بگیرد که چنین نجوایی را خدای تعالی با اجری عظیم پاداش می‌دهد.

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ

الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵))

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) مصدر مشاققة و شقاق مصدر باب مفاعله از ماده شق است که به معنای قطعه جدا شده از چیزی است. (مثلاً می‌گویند این شاخه افتاده، شقی از آن درخت است).

پس مشاققه و شقاق این است که تو در يك شقی قرار بگیری، و طرف مقابلت در شق دیگر. و این کنایه است از مخالفت و طرفیت.

و بنا بر این، مشاققه کردن با رسول خدا، آن هم بعد از آنکه راه هدایت روشن و مشخص شده. معنایی جز مخالفت کردن با رسول، و از اطاعتش سر پیچی کردن ندارد.

[مراد از سبیل المؤمنین که از اتباع غیر آن نهی شده، اطاعت از رسول
الله ص است]

و بنا بر این، جمله (وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) بیان دیگری است برای مشاقه با
رسول ص

و مراد از سبیل مؤمنین اطاعت رسول است. چون اطاعت رسول، اطاعت خدای
تعالی است، هم چنان که خود خدای تعالی فرمود: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)

پس سبیل مؤمنین بدان جهت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده جامعه‌ای تشکیل
می‌دهد، همان اجتماع بر اطاعت خدا و رسول است. و اگر خواستی می‌توانی
بگویی راه مؤمنین عبارت است از اجتماع بر اطاعت رسول. چون حافظ وحدت
سبیل مؤمنین همان اطاعت رسول ص است،

و این آیه بطوری که ملاحظه می‌کنید از معصیت خدای تعالی و شق عصای
اجتماعی اسلام و یا به عبارتی ایجاد تفرقه در آن را نهی می‌کند، و این همان
است که گفتیم معنای سبیل مؤمنین است.

این معنا را قرآن کریم در جای دیگر خاطر نشان ساخته، می‌فرماید (كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ، وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً .) (وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً) این جمله به وسیله حرف واو عطف شده به جمله قبلی و همین خود دلالت دارد بر اینکه هر دو معامله با افراد مورد بحث می‌شود، هم (نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى) و هم اصلاء در جهنم . و نیز دلالت دارد بر اینکه هر دو معامله یکی است، يك امر الهی است که قسمتی از آن

که قسمت آغاز آن باشد- در دنیا جریان می‌یابد و آن مساله تولیت ما تولی است. و قسمت دیگرش در آخرت بروز می‌کند و آن مساله اصلاء در جهنم است. که بد بازگشت گاهی است

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً (۱۱۶)

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ...)

[مشاقه و دشمنی با رسول ص شرک به خدای عظیم است]

ظاهر این آیه این است که می‌خواهد جمله (نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ ...) را که در آیه قبل بود تعلیل کند، البته این بنا بر این است که آیات به یکدیگر اتصال داشته باشند و در این صورت آیه دلالت می‌کند بر اینکه مشاقه و دشمنی با رسول، شرک به خدای عظیم است و اینکه خدای تعالی این گناه را که به وی شرک بورزند نمی‌آمرزد و ای بسا این معنا از آیه

شریفه زیر نیز استفاده شود که می‌فرماید (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

چون ظاهر آیه سوم این است که می‌خواهد مضمون آیه دوم که به اطاعت خدا و اطاعت کردن از رسول امر می‌کند را تعلیل کند. در نتیجه بفهماند که خروج از طاعت خدا و طاعت رسول او، کفری است که هرگز آمرزیده نمی‌شود، و این را هم به حکم آیاتی دیگر می‌دانیم که کفری که هرگز آمرزیده نمی‌شود شرک به خدا است.

آنچه تا کنون استفاده کردیم از الفاظ آیه مورد بحث و آیات استشهادی بود، حال باید دانست که از مقام آیه نیز مطلبی استفاده می‌شود، به این بیان که الحاق جمله (وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) به جمله (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) به این منظور بوده که بیان را تکمیل کند و عظمت این مصیبت شوم یعنی مشاقه و دشمنی با رسول را بفهماند. و ما در جلد چهارم این کتاب مطالبی مربوط به این آیه آوردیم (که خواننده می‌تواند بدانجا مراجعه کند).

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا

مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لِأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا

مَفْرُوضًا (۱۱۸)

(إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْثًا) کلمه اناث جمع کلمه انثی است، وقتی گفته می‌شود: انث الحديد انثا. معنایش این است که آهن نرم و چکش پذیر شد. و چون گفته شود: انث المكان معنایش این است که فلان زمین خیلی زود سرسبز شد و یا قابل کشت شد. پس از این موارد استعمال می‌فهمیم يك جهت در همه موارد استعمال این ماده هست و آن عبارت است از انفعال و نرمی و تاثیر پذیری و اگر جنس ماده از هر حیوان را نیز انثی خوانده‌اند از این باب است. و اگر بت‌پرستان، بت‌ها و هر معبود دیگر خود را اناث خوانده‌اند، به قول بعضی‌ها بدین جهت است که به زعم آنان بت‌ها و معبودها تاثیر پذیر و منفعل است و خودش فاعل و اثر بخش نیست و هیچ خواسته‌ای از خواسته‌های پرستندگان خود را بر نمی‌آورند و در جای دیگر قرآن همین معنا را برای اناث بودن بت‌ها آورده و فرموده: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) و باز در جای دیگر فرموده (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا) بنا بر این روشن می‌شود که مراد از انوثت بت‌ها همین است که این دو آیه خاطر نشان

کردند، یعنی اینکه فقط انفعال می‌پذیرند و فعل ندارند و این خود خاصیت مخلوق در مقایسه با خالق او تبارک و تعالی است.

(وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا) کلمه مرید به فتحه میم به معنای کسی است که از هر خیری عاری باشد. البته این کلمه در مورد مطلق عاری نیز استعمال دارد، چه عاری از خیر و چه عاری از غیر آن.

(وَ قَالَ لَا تَخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا) کانه می‌خواهد اشاره کند به گفتاری که خدای عز و جل در جای دیگر از شیطان حکایت کرده و آن این است که آن ملعون گفته بود (فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ).

و در اینکه گفت: بطور قطع از بندگانت نصیبی مقدر خواهم گرفت. در حقیقت اعتراف و تقدیر بر این معنا است که فریب خوردگان او در عین اینکه فریب او را خورده‌اند بنده خدای تعالی هستند و یک انسان هر قدر هم که فریب شیطان را بخورد نمی‌تواند از بندگی خدا بیرون شود و چگونه ممکن است بیرون شود در حالی که خدای تعالی رب او است و هر حکمی که بخواهد در باره او می‌راند.

وَ لِأَضْلَانِهِمْ وَ لِأَمْنِيَّتِهِمْ وَ لِأَمْرَنَّهُمْ فَلْيُبَيِّنَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لِأَمْرَنَّهُمْ
فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ
خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹)

[بیان حال فریب خوردگان شیطان و عاقبت کار آنها]

(وَأَضَلَّنَهُمْ وَآمَنَّا بِهِمْ...) کلمه تبتیک که مصدر باب تفعیل است و جمله: فلیبتکن از آن مشتق شده به معنای شکافتن است و شکافتن گوش حیوانات با مطالبی که بعضی‌ها نقل کرده‌اند تطبیق می‌شود و آن این است که گفته‌اند: عرب جاهلیت را رسم بر این بود که گوش ماده شتری که پنج شکم زائیده باشد بحیره و شتری که به عنوان وفاء به عهد رها می‌کردند سائبه را می‌شکافتند تا اعلام کنند که این حیوان آزاد است و در نتیجه خوردن گوشت آن بر همه جایز است.

و این اموری که در آیه شمرده شده همه‌اش مصادیقی از ضلالت است. و با اینکه در جمله (وَأَضَلَّنَهُمْ) مساله ضلالت را صریحا ذکر کرده اگر این مصادیق از ضلالت را نیز بر شمرده از باب ذکر عام و سپس نام بردن از بعضی افراد آن عام است. که گوینده به شنونده می‌فهماند عنایت خاصی به این چند فرد دارد. در این آیه شریفه از شیطان حکایت شده که

گفته است: من انسانها را از راه سرگرم کردنشان به پرستش غیر خدا و ارتکاب گناهان گمراه خواهم کرد و آنان را با اشتغال به آمال و آرزوهایی که از اشتغال به واجبات زندگیشان باز بدارد فریب می‌دهم، تا آنچه را که برایشان

مهم و حیاتی است به خاطر آنچه موهوم و خالی از واقعیت است، رها کنند و دستورشان می‌دهم که گوش چهار پایان خود را بشکافند و (با اینگونه عقاید خرافی و موهوم) حلال خدا را بر خود حرام سازند و نیز دستورشان می‌دهم که خلقت خدایی را تغییر دهند مثلاً مردان را که مرد خلق شده‌اند و استعداد زن گرفتن را دارند اخته نموده این استعداد را در آنها بکشند و یا انواع مثله-بریدن اعضاء- را باب کنند و یا مردان با یکدیگر لواط و زنان با یکدیگر مساحقه کنند.

و بعید نیست که مراد از تغییر خلقت خدای تعالی خروج از حکم فطرت و ترک دین حنیف باشد آن دینی که خدای تعالی در باره‌اش فرمود (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) .

(يَعِدُّهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً...) از ظاهر سیاق بر می‌آید که این جمله تعلیلی برای این قسمت از آیه قبلی باشد که می‌فرمود (فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُّبِيناً) و چه خسرانی روشن‌تر از این خسران که سعادت حقیقی کسی مبدل به سعادت خیالی و شقاوت واقعی شود و با وعده‌های دروغین و آرزوهای موهوم کمال خلقت او مبدل به خسران و نقص شود هم چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

يَعِدُّهُمْ وَيُؤْمِنُهُمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) أُولَئِكَ

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱)

(يَعِدُّهُمْ وَ يُؤْمِنُهُمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ...) از ظاهر سیاق بر می آید

که این جمله تعلیلی برای این قسمت از آیه قبلی باشد که می فرمود (فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا) و چه خسروانی روشن تر از این خسران که سعادت حقیقی کسی مبدل به سعادت خیالی و شقاوت واقعی شود و با وعده های دروغین و آرزوهای موهوم کمال خلقت او مبدل به خسران و نقص شود هم چنان که خدای تعالی می فرماید (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ، يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ، فَوْقَاهُ حِسَابَهُ، وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

اما وعده های شیطان عبارت است از وسوسه هایی که او بدون واسطه می کند، به خلاف امانی (که جمله: و یمنیهم آرزو مندشان می کند- متضمن آن است) که آن از نتایج وسوسه است و منظور از آن هر امر خیالی است که و هم از آن لذت ببرد. و به همین جهت بود که خدای تعالی تمنی و یا به عبارت دیگر استفاده از آرزوهای دروغی بشر را غرور نخواند بلکه وعده او را غرور خواند و فرمود: شیطان وعده شان نمی دهد مگر غرور و فریب را، و این نکته بر کسی پوشیده نیست.

خدای تعالی بعد از بیان وعده‌های شیطان، عاقبت حال فریب خوردگان او را بیان نموده، فرمود: (أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا)، عاقبت حالشان این است که منزلگهی در دوزخ دارند که به هیچ وجه محیصی از آن ندارند و محیص از ماضی حاصل که به معنای فلانی عدول کرد یا جا عوض کرد و یا گریزگاهی یافت و از آنجا پا به فرار گذاشت می‌باشد.

صفحه ۹۸ قرآن

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ
قِيلًا (۱۲۲)

خدای سبحان بعد از بیان عاقبت حال فریب خوردگان شیطان، حال کسانی را بیان کرد که در مقابل آن طائفه قرار دارند، یعنی مؤمنینی که از فریب شیطان بر حذر هستند و منظورش از بیان حال طرف مقابل فریب خوردگان این بود که بیان خود نسبت به فریب خوردگان را تکمیل کند، لذا فرمود (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ ...)، و در این آیات التفاتی از سیاق تکلم مع الغیر (نُؤَلِّهِ) - (نُصَلِّهِ) به سیاق غیبت (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ) - (لَعَنَهُ اللَّهُ) - (مَنْ دُونِ اللَّهِ) بکار رفته، روشن‌تر بگویم در اول خدای تعالی می‌فرمود: ما او را چنین و چنان می‌کنیم و در وسط خود را غایب فرض کرده می‌فرماید: خدای تعالی

چنین و چنان می‌کند و در این التفات دو نکته در نظر بوده: یکی اینکه آنجا که مقام اقتضاء دارد به عظمت خدای تعالی اشاره‌ای بشود، در آنجا به جای ضمیر ما چنین و چنان می‌کنیم اسم جلاله الله تعالی را بیاورد، همین که این غرض تامین شد، دو باره به سیاق اول که سیاق اصلی بود بر گردد، هم چنان که در این آیات دوباره به سیاق اصلی برگشته، می‌فرماید (سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ) ، نکته دوم اشاره به قرب حضور خدای تعالی و محجوب نبودنش از وضع بندگان اشاره می‌کند که معنای ولی مؤمنین هم همین است.

(وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا) در این جمله، وعده خدای تعالی را در مقابل وعده‌ای که قبلاً از شیطان آورد ذکر نموده، آنجا می‌فرمود: وعده شیطان چیزی به جز غرور نیست و در اینجا می‌فرماید: وعده خدای تعالی حق و گفتار او صدق است.

لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَ لَا أَمَانِيٍّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَ لَا يُجْزَى لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴)

(لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ) در این آیه شریفه، به آغاز سخن برگشت شده و گانه می‌خواهد از گفتار مفصلی که تا کنون آورده بود خلاصه گیری کند.

آری از اعمالی که در آیات قبل، از بعضی مؤمنین حکایت و از اقوالی که از آنان نقل فرمود و از اصراری که آنان به رسول خدا ص می‌کردند که رعایت جانب آنان را بفرماید و در مواقعی که بین آنان و دیگران نزاع و مشاجره‌ای رخ می‌دهد، آنان را علیه دیگران معاضدت و مساعدت فرماید، این معنا بطور خلاصه به دست می‌آید که مؤمنین اینطور فکر می‌کرده‌اند: حال که ما ایمان آورده‌ایم، حقی بر خدا و پیامبرش پیدا کرده‌ایم و بر خدا و رسول واجب است که رعایت احترام ما را نموده، جانب ما را رعایت کنند و هر زمان که بین ما و دیگران مشاجره‌ای رخ دهد از ما طرفداری کنند، چه اینکه ما بر حق و آنان بر باطل باشند و چه ما بر باطل و آنان بر حق باشند و چه اینکه طرفداری از ما عدالت باشد و یا ظلم باشد، این طرز تفکر عیناً همان طرز تفکری است که پیشوایان ضلالت و اطرافیان آنان و رؤسای جور و قوم و خویش و اذناب آنان دارند.

بطوری که قرآن کریم در آیه شریفه **(وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ)** و در آیه شریفه **(وَ قَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا)** و آیه شریفه **(قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ)** حکایت فرموده یهود و نصارا چنین

طرز تفکری داشته‌اند، یعنی در عین اینکه خدا را به خیال خود عبادت می‌کردند، خود را طلبکار او نیز می‌دانستند.

(مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا).

جمله **(مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ)** مطلق است و به همین جهت هم شامل کیفرهای دنیوی می‌شود که شریعت اسلام آن را مقرر کرده، از قبیل قصاص کردن جانی و بریدن دست دزد و شلاق زدن و سنگسار کردن زانی و امثال آن از احکام سیاسات و غیر سیاسات و هم شامل کیفرهای اخروی می‌شود که خدای تعالی چه در کتابش و چه به زبان رسول گرامیش آنها را وعده داده است.

و باز به همین جهت جمله: **(وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا)** نیز مطلق شده، هم شامل ولی و نصیرهای دنیوی از قبیل رسول الله ص و یا اولی الامر می‌شود و در نتیجه می‌فهماند که آن دو وی را شفاعت می‌کنند و نه خویشاوندیش با آن دو برایش فائده‌ای دارد و نه احترام اسلام و دین از شلاق خوردن او جلوگیری می‌کند و هم شامل ولی و نصیرهای اخروی می‌شود و می‌فهماند که در آخرت هیچ کس نمی‌تواند از معذب شدن گنهکاران مانع شود مگر افرادی که آیات بعد شامل آنان است.

(وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا

يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا) این آیه شریفه بیانگر وضع شق دوم است و پاداش کسانی را خاطر نشان می‌سازد که اعمال صالح می‌کنند و آن پاداش عبارت است از بهشت، چیزی که هست خدای تعالی در این آیه از يك جهت رسیدن به بهشت را توسعه و تعمیم داده و از سوی دیگر فعلیت آن را مقید کرده به قیدی که آن فعلیت را تضییق می‌کند.

(وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَ لِلَّهِ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۱۲۶)

در پاسخ به این سؤال (که گفتیم ممکن است در دل شنونده آیات قبل پیدا شود) گفته شده: کرامت و احترام داشتن دین امری است که شکی در آن نبوده، حسن آن بر هیچ عاقلی پوشیده نیست (وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا) و با این استفهام از طریق اصطلاحی (ارسال مسلم) این معنا را مسلم داشت که اسلام بهترین دین است، توضیح اینکه هیچ انسانی چاره‌ای از داشتن دین ندارد و بهترین دین این است که انسان روی خود تسلیم خدایی کند که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن او است و در برابر او خضوع کند، خضوع عبودیت و بر طبق آنچه کیش و ملت حنیف ابراهیم اقتضا می‌کند عمل نماید و کیشی که مطابق

فطرت باشد همین است و به همین جهت است که خدای سبحان ابراهیم (ع) را که اولین کسی است که وجه خود را در حالی که نیکوکار بود تسلیم خدای تعالی نموده، ملت حنفیت را پیروی کرد، خلیل خودگرفت.

لیکن این را هم اضافه کنیم که کسی خیال نکند خلیل خدا بودن مانند خلت و دوستی دائر در بین مردم و حاکم در میان آنان است، نه، هرگز، زیرا دوستی در بین مردم تنها دائر مدار حق نیست، گاهی دوستی‌ها بر سر حق است و گاهی بر سر باطل و همین قسم دوستی است که منشا شده فسادهایی از قبیل جزاف‌گویی‌ها و زورگویی‌ها در بین بشر راه بیابد و اما خدای سبحان مالکی است غیر مملوک و محیطی است که کسی به او احاطه ندارد به خلاف مولی‌های بشر و رؤسا و پادشاهان که از بردگان و رعایا و زیر دستان خود مالک هیچ چیزی نیستند و اگر چیزی از آنان را مالک شوند در مقابل چیزی از خود در مقابل آن می‌دهند و اگر نسبت به بعضی‌ها قاهر و غالب و حاکم می‌شوند، يك تنه حکومت نمی‌کنند بلکه به وسیله بعضی دیگر این قهر و غلبه را به دست می‌آورند، اگر نسبت به بعضی ظلم می‌کنند با كمك بعضی دیگر است و به همین جهت اگر روزی اراده همین كمك‌کاران، مخالف اراده او شود، او را از ریاست و سلطنت می‌اندازند، دیگر نمی‌توانند در مقام خود ثابت بمانند.

از اینجا روشن می‌شود که چرا دنبال جمله (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا ...) فرمود (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا). گرفت.

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷))

بیان آیات [بیان آیات مربوط به زنان و مسائل زن و شوهر و تعدد زوجات]

گفتار در این آیات در حقیقت برگشت به مطالب اول سوره است که آنجا نیز سخن در امور زنان بود، مسائل ازدواج و اینکه ازدواج با چه کسانی حرام است و مسائل ارث و غیره را بیان می‌کرد، در اینجا نیز به همان مسائل پرداخته شده و آنچه سیاق به ما می‌فهماند این است که این آیات بعد از آن آیات نازل شده، و اینکه مردم بعد از شنیدن آن آیات در امر زنان از رسول خدا ص سؤال‌هایی کرده بودند، چون در آیات اول سوره رسوم ریشه‌دار عرب را لغو و باطل اعلام کرده و آنچه مردم جاهلیت از حقوق زنان در اموال و در معاشرت‌ها پایمال کرده بودند را احیاء کرده بود و جای آن داشت که سؤال کنند و توضیح بخواهند.

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ) راغب می‌گوید: کلمه: فتیا به ضم فاء و نیز کلمه فتوا به فتح اول به معنای پاسخ دادن به حکمی است که تشخیص دلیل آن برای دیگران مشکل باشد و چون گفته می‌شود: من از فلانی استفتاء کردم و او به

من چنین افتاء کرد معنایش این است که من از او حکم شرع را پرسیدم و او حکم را برایم بیان کرد. و آنچه از موارد استعمال این ماده لغوی فهمیده می‌شود این است که معنای این کلمه جواب دادن به امور مشکل است، البته نه هر جوابی بلکه جوابی که از خود انسان باشد و انسان آن جواب را با اعمال نظر و فکر بدست آورده باشد.

و بنا بر این مراد از آنچه خدا در مورد زنان فتوا داده و فرموده: بگو خدا در مورد زنان فتوا داده، همان بیانی است که خدای تعالی در آیات اول سوره داشت و در اینجا کلام اقتضاء داشت که امر فتوا را به خدای تعالی ارجاع دهد و از رسول خدا ص برگرداند تا گفتار این معنا را به خود بگیرد: زنان از تو می‌خواهند که درباره آنان فتوا دهی، بگو امر فتوا به دست خدا است و او هم فتوا را در آیات اول سوره داده است.

(وَ مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ) ... (وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ)
کلمه تلاوت (که فعل یتلی از آن گرفته شده) همانطور که بر خواندن الفاظ اطلاق می‌شود، بر القاء معانی آن الفاظ نیز اطلاق می‌گردد و معنای آیه مورد بحث این است که:

بگو خدای تعالی شما را در باره زنان فتوا می‌دهد و نیز در احکامی که در کتاب در مورد ایتم زنان بر شما تلاوت می‌شود، فتوا می‌دهد.

در آیه مورد بحث زنان را توصیف کرده به (اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ) و این در واقع توصیفی است برای یتیم‌های این زنان، می‌فرماید:

خدای تعالی برای شما بیان می‌کند آنچه را که در مورد ایتام زنان بر شما تلاوت می‌شود، ایتام زنانی که یتیم دار و مال دار و صاحب جمالند و شما حق آنان را که خدا برایشان معین کرده نمی‌دهید و در این توصیف اشاره است به اینکه در جاهلیت اینگونه زنان چه نوع محرومیتی داشتند.

و اما جمله **(وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ)**، خدای تعالی برای شما بیان می‌کند که در امر ایتام قیام به عدالت کنید و این جمله در حقیقت به منزله اعراض کردن از يك حکم خاص و توجه نمودن به حکمی عمومی است، حکمی که شمولش از آن حکم خاص بیشتر است، قبلاً سخن از حکم خاص به ایتام زنان داشت و در این جمله، حکم را متوجه عموم ایتام نموده، اول در خصوص مال آن ایتام سخن می‌گفت، حالا در باره مال و غیر مال آنان سخن می‌گوید.

(وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا) در این جمله به مردان جاهلیت تذکر می‌دهد به اینکه آنچه خدای عز و جل درباره زنان و در خصوص یتیمان بر آنان واجب کرده خیرشان در آن احکام است و اینکه خدای تعالی به آن دانا است، این تذکر را می‌دهد تا تشویق آنان به عمل به آن احکام باشد، چون وقتی بدانند که خدا به اعمال آنان دانا است، هم تشویق می‌شوند و هم از مخالفت او بر حذر می‌گردند، چون مخالفتشان را نیز می‌بیند و به آن آگاه است